

تپش

ویژه نامه هفتگی حوادث و آسیب های اجتماعی
چهارشنبه ۲۷ آذر ۱۳۹۲ - شماره ۵۷۸

الکل باعث شد مادرم را بکشم

۸

قبول دارم اشتباه کرده ام

۶

صید زنان با تله «برمودا»

۳



راز گشایی از ۲ جنایت پیچیده

عواملان قتل ها در جریان تحقیقات چند ساله کار آگاهان
دستگیر شدند

صفحه ۱۲

بیک کتاب ایرانیان موفق

ارسال کلیه کتب موجود بازار در محل
روانشناسی، فیزی، کمک درسی، دانشگاهی، تاریخی

۸۸۹۴۴۲۹۸-۸۸۹۴۴۲۹۹



جام جم

www.jamejamonline.ir

♦ دفتر پدربنی: ۲۷-۸۸۴۴۴۴۴۴-۲۱ ♦ دسترسی آسان ۱۸۸۴
♦ سازمان آگهی ها: ۹-۸۸۶۷۲۲۸۵-۲۱ ♦

پنجشنبه ها

مهمترین تحولات علمی و پزشکی

محمدحسین شاملو، قاضی بازنشسته در گفت‌وگو با تپش مطرح کرد

عوامل روانی، دلیل اصلی «اعتیاد به جرم»



■ شاهد حلاج

«مجرمان به عادت» اصطلاحی است که به مجرمان حرفه‌ای با سوابق کیفری متعدد اطلاق می‌شود. در واقع جرم برای این دسته از مجرمان به نوعی عادت تبدیل شده است و سخت است از آن فاصله بگیرند و زندگی متفاوتی را تجربه کنند. در گفت‌وگو با محمدحسین شاملو، قاضی بازنشسته دادگستری که سال‌ها به عنوان بازپرس جنایی و قاضی کیفری فعالیت کرده است، به بررسی دلایل تکرار جرم توسط این افراد و راه‌های درمان و اصلاح پرداخته‌ایم.

آیا این برداشت که برخی مجرمان از روی عادت مرتکب جرم می‌شوند، برداشت درستی است؟

مجرمان به عادت به افرادی گفته می‌شود که حرفه و پیشه آنها ارتکاب جرم است مانند خریداران مال مسروقه. در کل افرادی که جرمی را بارها تکرار می‌کنند، مجرم به عادت هستند. حال این عادت می‌تواند در ایجاد مزاحمت تلفنی باشد.

چه دلیلی دارد افراد در حالی که می‌دانند ارتکاب جرم مجازات و گرفتاری‌های زیادی را در پی دارد، این شیوه زندگی را انتخاب می‌کنند؟

ممکن است دلایل مختلفی وجود داشته باشد اما علل روانی و اقتصادی، اصلی‌ترین و گسترده‌ترین علل ارتکاب این نوع جرایم هستند. ممکن است برخی نیز با هدف نافرمانی به صورت عادت دست به ارتکاب جرم بزنند. اگر بخواهیم دلایل را دقیق‌تر بررسی کنیم، باید به انواع بیماری‌های روحی و روانی اشاره کنیم که یکی از شاخص‌ترین دلایل انواع جرایم عادت‌ی است و تقریباً به‌طور قطع درباره آن می‌توان گفت عواید مالی مطرح نیست. همان‌طور که گفته شد، مزاحمت تلفنی یکی از این نوع جرایم است. همچنین می‌توان گفت نندالیسم تمایل خاصی برای ارتکاب جرم، آزار رساندن و خسارت زدن به صورت ممتد و مکرر است که علل روانی دارد. بیماری‌های روانی که در این زمینه نقش دارند به انواع و اقسام مختلف تقسیم می‌شود. برخی مواقع چنین رفتارهایی ممکن است توهمات یا ناشی از فشارهای روانی و... باشد.

غیر از عوامل اقتصادی و روانی، چه دلایل دیگری وجود دارد؟

دلایل متعددی در این ارتباط وجود دارد، اما دلایل اقتصادی و روانی مهم‌ترین آنهاست. مثلاً

تشدید مجازات به تنهایی کارایی لازم رانداشته و در کنار آن به درمان نیز نیاز باشد؟
راه درمان وجود دارد، باید افراد به روان‌پزشک مراجعه کنند و با توجه به نوع بیماری که به آن مبتلا هستند، پزشک متخصص اقدامات مناسبی انجام خواهد داد.

آیا در قانون، اجباری برای درمان وجود دارد یا نه؟ مثلاً این که فرد به مراجعه نزد روان‌پزشک محکوم شود؟

در قانون مجازات اسلامی جدید چنین مواردی در بخش مجازات‌های جایگزین، پیش‌بینی شده است. مجازات جایگزین می‌تواند با توجه به نوع جرم و شرایط و ویژگی‌های مجرم متفاوت باشد و اقدامات درمانی، آموزشی یا کارهای عملی جایگزین را در بر بگیرد.

ایس مجازات‌های جایگزین در عمل چقدر کارایی دارد و می‌تواند مفید باشد؟

این قوانین قطعاً مفید خواهد بود، چون در کشورهای دیگر دنیا هم اجرا شده و موثر بوده است. حالا همه به این نتیجه رسیده‌اند که مجازات‌های جایگزینی لازم است؛ چون همه چیز با سرکوب و مجازات اصلاح نمی‌شود.

بنابراین بازنگری صورت گرفته در مواد این بخش از قانون مجازات اسلامی، کافی است یا با توجه به شرایط جدید احتیاج به بازنگری دیگر احساس می‌شود؟

نمی‌توان گفت قوانین کافی است. اما مسئولان تا حد توان پیش‌بینی‌های لازم را در نظر گرفته‌اند اما اقدامات دیگری هم باید انجام شود.

چه مواردی را می‌شد به قانون اضافه کرد تا نتایج بهتری به دست بیاید؟

بهبتر است قاضی موظف شود فرد را به یک روان‌پزشک معرفی کند. البته نمی‌توانم در این باره دقیق نظر بدهم، چون چنین چیزی هنوز تجربه نشده است اما برای تشکیل پرونده شخصیت مجرمان که در آیین دادرسی کیفری هم پیش‌بینی شده است، باید اقدامات جدی تری صورت بگیرد. در بحث پرونده شخصیت، مواردی وجود دارد که فرد به پزشک معرفی و درمان شود.

آموزش و پرورش و دولت برای کاهش چنین مجرمانی چه نقشی می‌تواند داشته باشند؟

در آموزش و پرورش باید کارهای فرهنگی انجام شود و جوانان و نوجوانان به سمت تسلط به یک حرفه سوق داده شوند که در زندگی و آینده‌شان مفید باشد و زندگی‌شان را به مسیر صحیح و سالم هدایت کند. این روش در مقایسه با این که آموزش و پرورش غیرپویا داشته باشیم که فقط یک مدرکی به افراد می‌دهد و بعد هیچ اتفاقی نمی‌افتد، می‌تواند بسیار موثر باشد.

این افراد چه کارهایی باید کرد؟

اصلاح این افراد با هدف جلوگیری از تکرار جرم توسط آنها به علل و عوامل ارتکاب جرم بستگی دارد. بنابراین ابتدا باید ریشه‌یابی و سپس مشخص شود چه شیوه‌ای را باید برای پیشگیری به کار برد. مثلاً برای پیشگیری از جرایم عادت‌ی که با انگیزه اقتصادی صورت می‌گیرد، باید شیوه‌های متفاوت را نسبت به جرایمی که با انگیزه روانی انجام می‌شود، در پیش گرفت. آن دسته از مجرمانی که دلیل ارتکاب جرم انگیزه‌های روانی، آنهاست، باید به درمان‌شان توجه شود و برای آن دسته از مجرمانی که انگیزه آنها از ارتکاب جرم اقتصادی است باید به ایجاد شغل فکر کرد. همچنین باید مجازات‌های تکمیلی برای آنها اعمال شود تا دیگر دنبال تکرار جرم نروند. در کنار مجازات، حرفه‌آموزی به این افراد نیز باید در دستور کار قرار بگیرد تا در واقع بتوانند به مشاغل خاصی که مجاز و آبرومند است، روی بیاورند و به ارتکاب جرم فکر نکنند.

بین مجازات مجرمانی که از روی عادت مرتکب جرم می‌شوند با مجرمان عادی، تفاوتی وجود دارد؟

قضات، بین افرادی که دارای سوابق متعدد و تکرار جرم هستند و در واقع پیشه و حرفه آنها ارتکاب جرم است و کسانی که برای بار اول جرمی مرتکب شده‌اند، معمولاً تفاوت قائل می‌شوند. قانون جدید، تکرار جرم از علل مشدده کیفر پیش‌بینی شده است و مجازات تشدید می‌شود.

با توجه به این که دلایل روانی را از علل اصلی جرایم عادت‌ی می‌دانید، به نظر می‌رسد

گاهی اوقات ممکن است صرفاً حسودی، دلیل سرقت از اقوام باشد و این کار به یک عادت تبدیل شود که این هم ریشه روانی دارد.

آیا می‌توان گفت این دسته از مجرمان از نوعی اعتیاد رنج می‌برند، مثل افراد معتاد به مواد مخدر یا اعتیاد به کامپیوتر؟

درست است و می‌توان آن را نیز در بخش بیماری‌های روانی بررسی کرد.

معمولاً در این گونه مباحث به دلایل فردی توجه می‌شود اما در این میان خانواده و جامعه چه نقش و سهمی دارند؟

جرایم به عادت بیشتر به زمینه‌های خانوادگی باز می‌گردد. با توجه به پرونده‌هایی که رسیدگی کرده و مجرمانی که دیده‌ام، مواردی چون نبود تربیت در دوران کودکی، باعث می‌شود مسائل روانی در فرد ریشه بدواند.

شما در طول سال‌های قضاوت با تعداد زیادی متهم در ارتباط بودید. با توجه به تجربه‌ای که دارید عوامل درونی و بیماری‌های روانی را در جرایم عادت‌ی موثرتر می‌دانید یا عوامل بیرونی مانند خانواده و موضوعات اقتصادی؟

به نظر من بیماری‌های روانی موثرتر است. در مرحله بعد از زمینه‌های خانوادگی بیشتر از انگیزه‌های اقتصادی نقش دارد.

جرایم عادت‌ی بیشتر در میان مردان شایع است یا زنان؟

فرقی نمی‌کند. البته جرایم اقتصادی در مردان بیشتر شایع است تا زنان اما این گونه جرم‌ها را در هر دو جنسیت می‌توان دید.

چنین مجرمانی گاه بارها مجازات می‌شوند اما دست از کار خلاص نمی‌کشند. برای اصلاح



راز کار آگاهان

سامانه خودکار شناسایی اثر انگشت

تحلیل داده‌های مربوط به اثر انگشت بهره می‌گیرد. وقتی اثر به دست آمده در صحنه جرم را وارد این سیستم می‌کنند، «ای.اف.آی.اس» به جستجو می‌پردازد و فردی را که همان اثر انگشت را دارد، معرفی می‌کند. این سیستم ابتدا فقط برای مبارزه با جرایم و شناسایی متهمان کاربرد داشت، اما اکنون

سیستمی موسوم به «ای.اف.آی.اس» یکی از پیشرفته‌ترین سیستم‌های خودکار شناسایی اثر انگشت است به گونه‌ای که به عنوان مثال «اف.بی.آی.» از آن برای دسترسی به بیش از ۳۵ میلیون اثر انگشت استفاده می‌کند. این سیستم از فناوری تصویربرداری دیجیتال، ذخیره‌سازی و

کشف این حقیقت که هر فردی اثر انگشت منحصر به خود را دارد، کمک زیادی به کارآگاهان کرد و سال‌هاست اثر انگشت یکی از معتبرترین مدارک اثبات جرم محسوب می‌شود. در این میان روش‌های مطابقت دادن آثار به جا مانده در صحنه جرم با اثر انگشت مظنونان، تغییرات زیادی کرده و پیشرفت زیادی داشته است.

کارایی‌های دیگری نیز دارد. به عنوان مثال می‌توان با این سیستم پی برد آیا شخصی که برای استخدام به اداره‌ای مراجعه کرده، سابقه‌دار است یا خیر؟ گرچه این سیستم از کارایی مناسب برخوردار است، متخصصان باز هم در تلاشند سامانه‌های پیشرفته‌تری را در این زمینه طراحی کنند تا کار با آنها راحت‌تر، سریع‌تر و دقیق‌تر باشد و شناسایی مجرمان با سهولت بیشتری انجام شود.

سید زنان با تله «برمودا»

جزئیاتی جدید از جرایم خشنی که چهار متهم تحت عنوان مسافرکش مرتکب می شدند

اواخر ماه گذشته خبر دستگیری سه مرد که با تشکیل باندی مخوف موسوم به «برمودا» سرقت می کردند، منتشر شد. اعضای این باند، شگردی خاص و منحصر به فرد داشتند. آنها سرقت هایشان را با دو خودرو و انجام می دادند. اعضای این باند علاوه بر سرقت طلا و پول مالباختگان، چند نفر از آنها را مورد آزار و اذیت قرار داده بودند. پلیس آگاهی استان گلستان وقتی در جریان این سرقت ها قرار گرفت، بلافاصله تحقیقات خود را آغاز کرد.

در بررسی ها مشخص شد اعضای این باند نه تنها در گلستان، بلکه در چند استان دیگر نیز نقشه های خود را اجرا و میلیون ها تومان سرقت کرده اند. با توجه به حساسیت موضوع، اکیپی ویژه از ماموران وارد عمل شدند و

مرجان رضایی

حمید، سی ساله، سردسته و مغز متفکر باند برمودا است. او چند سابقه کیفری دارد و هر بار بعد از آزادی، جرایم خود را از سر گرفته است. این مرد جوان تاکنون به سرقت از ۲۰ زن تحت عنوان مسافرکش با همدستی دو مرد و یک زن اعتراف کرده است. او علاوه بر این، در شهرستان های مختلف نیز سه زن را مورد آزار و اذیت قرار داده است. گفت و گوی تپش را با حمید پیش رو دارید.

نقشه سرقت های تان به چه صورت بود؟

نقشه ما به دو شکل بود؛ اوایل با خوردی پرآید در سطح شهر تردد و سوژه مناسب را سوار می کردیم و بعد از طی مسافتی تغییر مسیر می دادیم. سپس سر مالباخته را با تهدید به زیر صندلی می بردیم و طلا و پول های او را سرقت می کردیم.

با مالباختگان چکار می کردید؟

آنها را بعد از سرقت، از خودروی در حال حرکت به بیرون پرت می کردیم.

شگرد دوم تان به چه صورت بود؟

بعد از مدتی به این نتیجه رسیدیم با دو ماشین کار کنیم؛ یکی برای شناسایی و خودروی دیگر مختص سرقت ها بود.

در باره این شگرد توضیح دهید.

یکی از اعضای باند با یک خودرو به عنوان مسافرکش وارد عمل می شد و مسافر را سوار می کرد. در طول مسیر راننده سوژه را زیر نظر می گرفت و اگر وضع ظاهری او مناسب بود و طلا با خود همراه داشت، به راننده ماشین دوم اطلاع می داد. بعد از طی مسافتی مسافر که به عنوان سوژه انتخاب شده بود، از خودرو پیاده می شد و خودروی دوم که در کمین او بود، بلافاصله سوژه را سوار می کرد. خودروی دوم سه سر نشین داشت، راننده و سر نشین جلو همراه همدست زن.

در شگرد اول، سرقت ها را چند نفری انجام می دادید؟

سه نفری. معمولاً من رانندگی را به عهده داشتیم و برادر یا برادر همسر کنار دستم و زنی که همدست ما بود، روی صندلی عقب می نشست.

چرا همدست زن را برای سرقت های تان انتخاب کردید؟

این طوری خیلی راحت تر می توانستیم جلب اعتماد کنیم. معمولاً کمتر زنی سوار خودروی شخصی آن هم با چند سر نشین مرد می شود، اما مالباختگان به محض دیدن یک مسافر زن، اعتماد می کردند و سوار می شدند. البته مادر بیشتر سرقت هایمان از آرم جعلی آژانس استفاده می کردیم.

اعضای باند برمودا را پس از چند روز تعقیب و جستجو، زمانی که قصد ورود به استان گلستان را داشتند، به دام انداختند. سرهنگ اکبری، رئیس پلیس آگاهی استان گلستان در این باره می گوید: «اعلام این سرقت ها با تحقیقات صورت گرفته در کمتر از دو ماه پس از اعلام نخستین شکایت، به دام افتادند. با انتشار تصویر متهمان در جرایم، شاکیان جدیدی به اداره آگاهی مراجعه و از آنان شکایت کردند. تاکنون ۳۰ مالباخته آنها را شناسایی کرده اند.» در ادامه بررسی هایی که از سوی کار آگاهان پلیس چند استان محل ارتکاب سرقت های متهمان صورت گرفت، مشخص شد اعضای این باند علاوه بر سرقت، هفت زن جوان را نیز مورد آزار و اذیت قرار داده اند.

شما که در شگرد اول موفق بودید، چرا از شیوه دو خودرو استفاده کردید؟

شگرد اولمان خیلی زود لو رفت. می دانستیم پلیس در تعقیب ماست و رد ما رازده است. به همین دلیل شگردمان را تغییر دادیم.

خودرو وهایی که از آنها برای سرقت های تان استفاده می کردید، دزدی بود؟

در سرقت های اول ما فقط با پرآید سرقت می کردیم. چون احتمال می دادیم لو برویم، تصمیم گرفتیم با دو ماشین دزدی کنیم. برای همین با پول های سرقتی پژو ۴۰۵ را خریدیم. بعد از مدتی به دلیل ترس از دستگیر شدن، نقشه جدیدی را طراحی کردیم. پرآید و پژو را فروختیم و یک پژو پارس و پرآید ۱۳۲ خریدیم.

بخواهد، اما در طول مسیر به این بهانه که هوا گرم است، شیشه های ماشین را بالای دادم و کولر را روشن می کردم. شیشه ها هم دودی بود و کسی داخل آن را نمی دید و ما براحتی می توانستیم نقشه هایمان را اجرا کنیم.

شما یک مورد سرقت با تاکسی هم داشتید. تاکسی را چطور تهیه کردید؟

تاکسی را دزدیدیم. در شهرستان بندر ترکمن افراد بندرت سوار ماشین های شخصی می شوند. مانده بودیم چکار کنیم. از طرفی کارمان روی زمین مانده بود و نمی توانستیم بی خیال شویم. به همین دلیل نقشه جدیدی کشیدیم. برای رسیدن به هدفمان تصمیم گرفتیم یک تاکسی سرقت کنیم. این طوری کسی به



عکس متهمان با مجوز قضایی منتشر شده است

ماشک نمی کرد و براحتی می توانستیم سوژه مورد نظر را سوار و نقشه مان را اجرا کنیم.

تاکسی را چطور سرقت کردید؟

به عنوان مسافر سوار تاکسی شدیم و راننده آن را با آبمیوه مسموم، بی هوش کردیم. بعد چند ضربه به گیجگاهش زدیم تا کاملاً بی هوش شود و ما بتوانیم براحتی نقشه مان را اجرا و تاکسی را سرقت کنیم.

با خودروی سرقتی چکار کردید؟

راننده تاکسی بعد از آن که به هوش آمد، خیلی زود ما را به پلیس گزارش داد و تاکسی با ردنی های پلیسی، شناسایی شد و ما مجبور شدیم ماشین را رها و فرار کنیم.

معمولاً چه افرادی را برای سرقت انتخاب می کردید؟

زن ها. حدود ۹۰ درصد سوژه های ما زن بودند.

با این خیال که پلیس در جستجوی ماشین های سابق ماست و به این زودی بازداشت نمی شویم، به سرقت هایمان ادامه دادیم.

اگر سوژه تان را پیدا می کردید، چطور به همدیگر خبر می دادید؟

ما همیشه از پیامک استفاده می کردیم؛ هم برای اعلام این که سوژه مناسب است و هم اطلاع رسانی درباره این که شرایط برای سرقت آماده است.

زمانی که از مسیر اصلی خارج می شدید، مسافران هیچ مقاومتی نمی کردند و خودروهای دیگر متوجه شما نمی شدند تا به کمک مالباختگان بیایند؟

ما فکر اینجایا را هم کرده بودیم. زمانی که مسافر را سوار می کردیم، شیشه های ماشین پایین بود و همین موضوع کمی اعتماد آنها را جلب می کرد و مسافر اگر اتفاقی می افتاد، می توانست با فریاد از دیگران کمک

زن ها هم زورشان کمتر است و هم این که با خودشان طلا دارند.

فقط سرقت می کردید یا جرم دیگری هم مرتکب می شدید؟

در چند مورد علاوه بر سرقت طلاها، مسافران را مورد آزار و اذیت قرار دادیم. البته این کار را در استان گلستان انجام ندادیم.

چرا در استان گلستان مرتکب تعرض نشدید؟

وقتی برای سرقت به گلستان آمدیم، می دانستیم پلیس در تعقیب ماست و برای ارتکاب جرایم دیگر فرصت نداشتیم.

معمولاً سرقت ها را چه ساعت هایی انجام می دادید؟

سرقت های ما ساعت خاصی نداشت. گاهی اوقات صبح ها یک سرقت انجام می دادیم و بعد راهی شهرستان های دیگر می شدیم و سرقت بعدی را انجام می دادیم.

چند وقت یک بار مرتکب جرم می شدید؟

آن هم مشخص نبود. گاهی اوقات در یک روز دو تا سه سوژه را به دام می انداختیم و گاهی اوقات چند روز سراغ دزدی نمی رفتیم.

از کی این کار را انجام می دهی؟

از اوایل امسال بود که تصمیم به سرقت گرفتیم.

نقش تو در سرقت ها چه بود؟

من بیشتر راننده بودم.

تو سردسته گروه هم بودی؟

سردسته که نمی شود گفت، اما هماهنگ کننده بودم. طلاهای سرقتی را هم من به مالخرها می دادم. در حقیقت واسط بین مالخرها و همدستانم بودم و پول های به دست آمده را بین همدستانم تقسیم می کردم.

از سلاح سرد هم در سرقت ها استفاده می کردید؟

برای ترساندن مسافران گاهی اوقات از چاقو و گاهی از شوکر و اسپری استفاده می کردیم.

در میان مالباختگان موردی بود که به او آسیب برسانید و مجروح شود؟

نه. فقط یک مورد بود که آن هم به دلیل ترمز شدید، سر مالباخته به صندلی جلوی ماشین خورد و مجروح شد، اما ما به کسی صدمه نمی زدیم. معمولاً مسافران تسلیم خواسته های ما می شدند؛ ما سه نفر بودیم و او یک زن تنها.

در کدام شهرها مرتکب سرقت شدید؟

مشهد، تهران و شهرهای استان گلستان.

چطور دستگیر شدید؟

پلیس رد ما رازده بود. اما ما از ماجرای خبر بودیم و به محض این که وارد استان گلستان شدیم، در پلیس راه به دام افتادیم. هر چهار عضو باند سوار بر دو ماشین بودیم که به دام کار آگاهان پلیس استان گلستان افتادیم.

اسم باند تان را برمودا گذاشته اید، چرا این اسم را برای باند تان انتخاب کردید؟

سرقت های ما سه نفری انجام می شد و همیشه هم این تعداد افراد ثابت بود، خب مثلث برمودا هم سه ضلع دارد.

با افراد باندت چطور آشنا شدی؟

آشنایی قبلی لازم نبود. یکی از آنها برادرم و نفر دیگر برادرزنم بود. فقط زنی که عضو باند بود، مدتی قبل با او آشنا شدم.

سابقه کیفری داری؟

تاکنون ده بار به زندان افتاده ام.

بابت چه جرایمی؟

سرقت، حمل مواد مخدر و ندادن مهریه.

چه مدت زندانی بودی؟

تقریباً پنج سالی می شود. کاملاً به خاطر ندارم، اما تصور می کنم حدود پنج سال باشد.

رفیق کشی با انگیزه واهی

متهم و مقتول بر سر آماده کردن یک ساندویچ با هم درگیر شدند

■ مرجان لقایی

برای او کاتر کشید، می گوید: هیچ کدام از شاهدان این موضوع را تأیید نکرده اند. به گفته شاهدان، وسیله ای در دستان مقتول نبود. کارگران مغازه گفته های مقتول و متهم به قتل را که آنها بر سر آماده کردن یک ساندویچ با هم جروبحث می کردند، شنیده اند هر چند متهم مدعی است دوست مقتول بوده و قصدی در قتل نداشت اما مدارک موجود در پرونده نشان می دهد، عملی که متهم مرتکب شده، مصداق قتل عمد است، بنابراین از نظر ما متهم گناهکار است و کیفرخواست قتل عمد برای او صادر شده و درخواست صدور حکم قانونی در این ارتباط را از دادگاه داریم. البته باید بگویم اولیای دم نیز درخواست خود را مبنی بر قصاص در دادسرا و دادگاه ارائه کرده اند.

سیاه به تن نکرده بود و دیگری با کابوس اعدام فرزندش شب ها را به صبح نمی رساند.

نماینده دادستان تهران درباره این پرونده می گوید: متهم یک سال قبل در جریان درگیری با دوستش سیامک در پیترافروشی محل کارشان، او را به ضرب چاقو به قتل رساند. متهم بعد از شوخی با دوستش (مقتول) با او جر و بحث کرد و سپس با چاقو شاهرگ و وی را برید. خونریزی شدید ناشی از بریدگی شاهرگ، علت مرگ مقتول بود. گفته های شاهدان، بازسازی صحنه جرم و دیگر مدارک موجود در پرونده نشان می دهد متهم مرتکب قتل عمد شده است. نماینده دادستان درباره ادعای متهم که گفته ابتدا سیامک (مقتول)

یک شوخی ساده به عصبانیت و دعوا منجر شد؛ نزاعی که مرگ جوانی به نام سیامک را در پی داشت و جوان دیگری به نام یعقوب را هم در آستانه مجازات مرگ قرار داد. اگر سیامک بموقع سرکار می رفت و با مسئول مغازه بگو مگو نمی کرد، اگر یعقوب متوجه عصبانیت دوستش می شد و سر به سر او نمی گذاشت، اگر سیامک «کاتر» نمی کشید و اگر یعقوب چاقو را به سمت گردن در حال چرخش سیامک نمی گرفت، حالا زندگی برای این دو جوان و خانواده هایشان به گونه ای دیگر بود و اکنون یکی از خانواده هارخت

اظهارات یک شاهد

کوبید، من دوباره به آنها تذکر دادم. برای بار سوم همین که سرم را بر گرداندم تا بگویم دعوا را تمام کنند، یکدفعه دیدم سیامک سرش را به سمت یعقوب خم کرد و یعقوب هم چاقو را بالا آورد. آنها همزمان این کار را کردند. بعد هم یعقوب خشکش زد. وضع خیلی بدی داشت اصلاً باور نمی کرد این کار را کرده باشد، مرتب به من می گفت این من بودم که چنین کاری کردم؟ یعنی چاقوی من باعث شد او زخمی شود؟ اصلاً خودش باورش نمی شد این کار را کرده است.

نیما درباره این که آیا متهم و مقتول قبلاً هم با یکدیگر درگیر شده بودند، می گوید: چنین چیزی سابقه نداشت. ما اصلاً آنجا با هم درگیری نداشتیم و همه باهم دوست بودیم. البته چون همسرن و سال بودیم، شوخی هایی با هم می کردیم اما اصلاً کسی با کسی درگیری جدی نداشت. صحبت این دونفر هم واقعا جدی نبود و فقط به قول معروف داشتند روی هم را کم می کردند. موضوع همین بود، من واقعا مطمئن هستم یعقوب قصد کشتن سیامک را نداشت.

خودش هم از این اتفاق خیلی ترسیده بود. بعد هم بلافاصله سیامک را به بیمارستان رساند. همه ما ترسیده بودیم. هر دوی آنها بچه های خوبی بودند و کارشان را می کردند و اهل هیچ برنامه خاصی نبودند.

نیما درباره این که چرا آن روز سیامک به جای یعقوب به شخص دیگری سفارش ساندویچ داده بود، توضیح می دهد: سیستم کار ما این است که هر دو ساعت فرکار ما عوض می شود، به دلیل این که خطری آنها را تهدید نکند، این کار را می کنیم. سیامک به کسی که نوبتش سر فر تمام شده بود و داشت می رفت، سفارش ساندویچ داده بود در حالی که یعقوب آن موقع فرکار بود. یعقوب می گفت باید به من احترام بگذاری و خواسته ات را به من بگویی. موضوع همین بود و درگیری و کینه ای هم وجود نداشت، فقط جروبحث بود که باعث چنین اتفاقی شد.

نیما، جوانی که با مقتول و متهم به قتل دوست بود و زمان وقوع قتل در محل حضور داشت، می گوید: من پشت دخیل ایستاده بودم. مغازه پر از مشتری بود. آن روز سیامک دیر سرکار آمد و من با او دعوا کردم و گفتم این چه وضع کار کردن است. کمی با هم جر و بحث کردیم، بعد از آن نفهمیدم سیامک با شخص دیگری هم بگو مگو کرده است.

چند دقیقه بعد وقتی من از سیامک خواستم تا صندوق حمل غذا را پشت موتورش ببندد، خودم مشغول کار شدم بعد دیدم سیامک و یعقوب با هم جر و بحث می کنند. ما چون جوان و همگی با هم رفیق بودیم، خیلی از این مسائل بین مان پیش می آمد و به اصطلاح خیلی باهم کل کل می کردیم و موضوع جدی نبود با این حال به یعقوب و سیامک رو کردم و گفتم آهسته تر حرف بزنید، اینجا مشتری نشسته. به یعقوب گفته بودم کاهو آماده کند و او هم داشت کاهوها را خرد می کرد متوجه شدم جر و بحث ادامه دارد.

یعقوب دو بار نوک چاقو را روی تخته

نمی خواستم او را بکشم

هم که خودشان در تماس با پدر سیامک، از او خواستند به بیمارستان بیاید. من هم آن موقع در بیمارستان بودم و بعد باز داشت شدم. من واقعا قصد قتل نداشتم همین که چاقو را بلند کردم و به سمتش گرفتم، او هم سرش را بلند کرد. قصدم زدن او نبود فقط می خواستم بگویم بین من هم چاقو دارم. سیامک واقعا مثل برادر من بود و بابت این مساله بسیار ناراحت هستم و از خدا می خواهم کم کم کند تا بتوانم این عذاب را تحمل کنم.

متهم ادامه می دهد: نزدیک یک سال است که از این ماجرا می گذرد و من همچنان حالم بد است و هر روز هم زندگی برابم سخت تر از قبل می شود. سابقه دار نیستم، پسر شری هم نبودم و با کسی دعوانمی کردم. من کار می کردم و می خواستم زندگی آرامی داشته باشم. سیامک را هم خیلی دوست داشتم. انگار برادر مرده است خیلی پشیمانم و به پدر و مادرش تسلیت می گویم. با این که می دانم بخشیدن من خیلی سخت است با این حال می خواهم حرفم را بپذیرند و بدانند که قصدی در قتل نداشتم.

طبق اظهارات متهم، او قصدی برای ارتکاب قتل نداشته و زمان وقوع حادثه با دوستش شوخی می کرد که ناگهان این اتفاق افتاده است. او می گوید: من و سیامک با هم رفیق بودیم و همدیگر را خیلی دوست داشتیم. او مثل برادرم بود و من برایش خیلی درددل می کردم. با هم بیرون می رفتیم و رابطه دوستانه ای با هم داشتیم و اگر یک روز سیامک را نمی دیدم، روزم شب نمی شد.

او درباره روز حادثه توضیح می دهد: «سیامک پس از این که به مغازه آمد، از یکی از بچه ها خواست برایش ساندویچ درست کند. آن موقع من مسئول فر بودم و کسی حق نداشت به سمت فر برود. گفتم باید خواسته ات را به من بگویی نه به بچه های دیگر و بر سر این موضوع با هم بگو مگو کردیم. من داشتم کاهو خرد می کردم که سیامک کاتر کشید. من هم چاقو را برداشتم و گفتم برو عقب. همه ما که در آن پیترافروشی کار می کردیم، یکی دو سال با هم فاصله سنی داشتیم و با این که خیلی با هم جروبحث می کردیم، اما همدیگر را دوست داشتیم و رابطه مان با هم خیلی خوب بود. همیشه هم مشاجره های ساده بین ما بود. اما زود تمام می شد. وقتی من و سیامک جر و بحث کردیم گفتم از اینجا برو. او جلوی میز ایستاده بود همزمانی بلند کردن چاقو از طرف من و چرخش سر سیامک باعث شد تا چاقو زیر گلویش بگیرد و شاهرگش را قطع کند.»

متهم درباره این که بعد از قتل چه اتفاقی افتاد، می گوید: همین که خون از گردن سیامک بیرون زد، من بشدت ترسیدم. باورم نمی شد چنین کاری کرده باشم. در حالی که شوکه بودم، از بچه هایی که آنجا بودند پرسیدم واقعا من این کار را کردم؟ یعنی چاقوی من باعث این اتفاق شد؟ اصلاً نمی دانستم چه اتفاقی افتاد وقتی چاقو را نگاه کردم، دیدم خون آلود است. بلافاصله سیامک را روی کولم انداختم و به درمانگاه بردم. آنجا گفتند کاری از دست شان بر نمی آید و باید سیامک را به بیمارستان ببرم. بلافاصله ماشین گرفتم و او را به نزدیک ترین بیمارستان رساندم. نیم ساعتی طول کشید تا پزشکان بیایند وقتی آمدند، او را به اتاق عمل بردند. بعد



فریب مرد سابقه‌دار را خوردم

پسر پولدار چرا دست به دزدی زد

داوود ابوالحسنی

«احمد - س» مردی چهل و پنج ساله است که در نوزده سالگی به اتهام سرقت به زندان افتاد. او بعد از آزادی زندگی سالمی را در پیش گرفت و اکنون می‌گوید از شر اربابش راضی است. گفت‌وگوی تپش را با احمد پیش‌رو دارید.

چرا به زندان افتادی؟

ماجرای مفصلی دارد. من خانواده تقریباً پولداری دارم، اما پدر و مادرم همیشه با هم دعوا داشتند تا این که از هم جدا شدند. بعد از آن من که تک فرزند بودم با مادرم زندگی می‌کردم. آن موقع کلاس سوم دبیرستان بودم، اما آخر سال برای امتحانات نرفتم و ترک تحصیل کردم. مادرم تا زمان کارنامه دادن خبر نداشت و بعد از آن وقتی فهمید، خیلی جار و جنجال راه‌انداخت، اما دیگر دیر شده بود و من تصمیم خودم را گرفته بودم. گفتم می‌خواهم سرکار بروم. پدرم رستوران داشت، اول به سرم زد پیش او بروم، اما مادرم گفت حق ندارم این کار را بکنم. می‌خواست مرا تحت فشار بگذارد. بالاخره با این که سن کمی داشتم، کار پیدا کردم. یکی از دوستان دایی ام در کار داربست بود و به یک نفر برای جواب دادن به تلفن و ثبت سفارش‌ها نیاز داشت و من هم همانجا مشغول به کار شدم. بعد از یکی دو ماه صاحب‌کارم به من اعتماد کرد و از آن به بعد دیگر همه پول‌ها دست خودم بود تا این که با پیشنهاد یکی از کارگران، پول‌ها را دزدیدیم و خیلی زود هم لورفتیم.

چند وقت در زندان بودی؟

سه ماه، اما آن کارگر بیشتر ماند. پدرم مرا با وثیقه بیرون آورد و از آن به بعد اجازه نداد به خانه مادرم بروم. من وسط دعوی آن دو گیر افتاده بودم و هر کدام دیگری را مقصر خراب‌شدن زندگی من می‌دانست.



وضع خیلی بدی بود. بالاخره تصمیم گرفتم یک ماه پیش پدرم و یک هفته پیش مادرم بمانم. قول دادم دیپلمم را بگیرم که به آن عمل کردم. روزی که دستگیر شدم، خیلی ترسیدم و به خودم قول دادم دیگر کار خلاف نکنم. همان دفعه اول هم گول آن کارگر را خوردم. او سابقه‌دار بود و از جوانی و سادگی من سوء استفاده کرد.

بعد از گرفتن دیپلم چکار کردی؟

از سر بازی معاف بودم. به همین دلیل در رستوران پدرم مشغول کار شدم، اما بعد از یک سال به این نتیجه رسیدم که این کار به دردم نمی‌خورد و بهتر است دنبال رشته مورد علاقه‌ام بروم. راستش خیلی دوست داشتم صرافی بزنم، اما نشد یعنی هیچ وقت

موقعیتش پیش نیامد. پس از مدتی در همان خیابانی که پدرم رستوران داشت، مغازه‌ای اجاره کردم. کارم آمیوه و بستنی بود، اما نگرفت و مجبور شدم تعطیل کنم و مغازه را پس بدهم. یکی از مشکلاتم این بود که بعد از آن دزدی، دایی‌ام هم دیگر به من اعتماد نداشت. او در کار خشکبار بود و آشنایان زیادی داشت و می‌توانست کمکم کند، اما می‌گفت حاضر نیست یک قدم برای من بردارد. پدرم هم می‌گفت یا باید در رستوران بمانم یا این که روی پای خودم بایستم. او هم اعتمادش را نسبت به من از دست داده بود و می‌خواست وادارم کند زیر نظرش باشم، اما من از این اتفاق حس خوبی نداشتم.

بالاخره چکار کردی؟

با پدرم قرار گذاشتم جنس‌های رستوران را من تهیه کنم. با ماشین رستوران به شمال می‌رفتم و برنج می‌آوردم، بقیه مدت هم از بازار جنس می‌خریدم و به رستوران پدرم می‌فروختم. او به کسی مثل من نیاز نداشت و فقط می‌خواست کمکم کند. یک سال هم این طور کار کردم و بعد از آن دوباره مغازه‌ای را اجاره کردم و این بار پیتزافروشی راه‌انداختم و کارم گرفت. از آن به بعد در همین شغل ماندم و هنوز هم کارم همین است.

ازدواج کرده‌ای؟

ازدواج کرده‌ام و دو بچه هم دارم. بار اول که از دختری خوشم آمد، پدرم مخالفت کرد. دفعه دوم پاسخ خانواده دختر منفی بود که آن هم تقصیر پدرم بود. او ماجرای زندان رفتن مرا گفت در حالی که نیازی نبود. نوبت سوم خودم با دختری آشنا شدم و همه حقایق را به او گفتم و بعد هم پدر و مادرم با ازدواج ما موافقت کردند. دو سال بعد از ازدواج بچه اولم به دنیا آمد که قدمش برکت داشت و توانستم مغازه بخرم. دو سال بعد هم دخترم متولد شد. خدا را شکر الان همه چیز خوب است و از این راضی هستم.

تیرین‌های هفته گذشته

کندترین مسابقه جهان

نادرترین زایمان: پزشکان کانادایی در یک عمل زایمان بسیار نادر دو برادر دوقلو را به فاصله هشت روز از یکدیگر به دنیا آوردند.

کندترین مسابقه: مسابقه سرعت بین هفت لاک‌پشت در سواحل شیخ‌نشین دبی برگزار شد. **بیشترین کشف:** بیشترین اموال سرقتی و ممنوعی که همراه یک سارق در هفته گذشته کشف شد مربوط به مردی است که از مراکز خرید تهران دزدی می‌کرد. ماموران کلانتری گاندی وقتی این مرد را دستگیر کردند بازرسی بدنی از او چهار گوشی مسروقه تلفن همراه با سیمکارت، چند قطعه کارت عابربانک‌های مختلف، ۲۴ فقره انواع چک‌های بانکی متعلق به افراد مختلف، چند کارت ملی و کارت کانون کارشناسان رسمی دادگستری، کارت نظام مهندسی معدن، کارت دانشگاه علوم پزشکی، گواهینامه، کارت خودرو و همچنین یک عدد پایب مخصوص مصرف موادمخدر و مقداری شیشه و تریاک کشف کردند.

ناخلف‌ترین فرزند: پسری با استفاده از دسته چک مادرش دست به کلاهبرداری میلیاردی زد و عاقبت از سوی ماموران پلیس مشهد دستگیر شد.

عجیب‌ترین جعل: ماموران پلیس استان اصفهان مردی را دستگیر کرده‌اند که پروانه حق انشعاب آبیاری قطره‌ای را جعل می‌کرد.

پیرترین زن ایرانی: «بی‌بی شهر بانو فاتحی چنار» که پیرترین زن ایران بود در صد و بیست سالگی فوت کرد. این زن که ساکن شهر بابک بود بیش از ۲۰۰ فرزند، نوه، نتیجه و نیره داشت.



فروش یا معاوضه یک واحد دامداری نوساز
واقع در شاهین شهر منطقه هوایی با امتیاز زمین کشاورزی، حلقه چاه اختصاصی و سند ۶ دانگ، ۵ در صد نقد، مابقی معاوضه با ملک یا خودرو
۰۹۱۳ - ۱۱۳ ۷۵ ۳۳

فروش آهن آلات سبک ساختمانی
مفتول، میلگرد، مش
مفتول گالوانیزه و شاخه ساده
۰۹۱۲۲۰۰۵۵۷۴
۰۲۸۲-۴۵۵۳۲۳-۲

قبول وکالت از سراسر کشور
حقوقی کفزی خانواده کمرک
نیابت - اجرای احکام - اخذ و اجرای حکم جلب
تجربه بالا در رفع توقیف خودروهای لیزینگی
(نمای ۱۰ الی ۱۸) ۶۶۲۷۴۲۹۶

داربست فلزی قربانی (داود)
قبول کار در کل کشور به ویژه شهرهای قم، تهران، کرج
فروزی و زنجان
سجری داربست فلزی کارهای بزرگ ساختمانی و صنعتی
(نصب، داربست و پوشش کفراژ زیر بتی و غیره)
۰۹۱۲۱۰۰۷۶۴۱ - ۰۹۱۲۱۰۰۷۳۲۵

محموده آباد شمال، دریا ساسر
یک قطعه زمین دهنش مسکونی به مساحت ۴۳۸۱ مترمربع در شهرک پهلایی (ساملی) قصر دریا (فره‌ره) (شمال دو) یا خلد دریا واقع در محموده آباد شمال یا سند شش دانگ با قیمت مناسب به فروش می‌رسد.
۰۹۱۱ ۳۱۳۰ ۸۲۰

خرید ویژه خودروهای فرسوده
سواری و وانت (جایگزین و نقدی)
۳/۱۳۰۰/۰۰۰۰ هزار تومان
انتقال رایگان خودرو ۷-۴۴۹۸۶۷۴۵

سوادکوه منطقه خوش آب و هوا
ویلا به متراژ ۱۶۵ - ۳۰ متر آساری
در ۵۰۰ متر زمین - ویلا ۲ طبقه
طبقه اول ۹۰ متر، طبقه دوم
دوبلکس - ۱۲۰ متر در ۲۰۰ متر زمین
معاوضه با ملک در تهران یا فروش
۰۹۱۱۱۲۸۳۰۹۵

قائم مقام فراهانی مشاهیر
۳۸۵ متر زمین، ۴ طبقه تک واحدی
۱۸۰ متری شخصی‌ساز
لوکس قابل سکونت - یکجا فروشی
۰۹۱۲۳۱۶۸۷۵۷ - ۰۹۱۲۵۳۵۱۸۵۹

کتاب فلزیاب
جهت دریافت رایگان کتاب و کاتالوگ آدرسی و شماره تلفن و کدپستی و نام و نام خانوادگی خود را به صورت کامل پیامک نمایید یا به پیامگیر اعلام فرمائید.
پایگاه: ۰۹۱۲۴۰۷۹۶۱۷
پاسگاه: ۰۹۱۲۸۳۹۰۷۹۹۴
تهران: ۰۲۱-۷۶۲۲۱۰۲۶-۲۸
تهران: ۰۲۱-۷۶۲۲۱۰۲۶-۲۸
تهران: ۰۲۱-۷۶۲۲۱۰۲۶-۲۸

فروش استثنایی
واوان، میدان امام خمینی، خیابان بهشتی
خیابان چمران، بین کوچه ۳۸ و ۴۰
۳۴ متر مغازه، فروش یا معاوضه با ملک یا آپارتمان
نوساز در منطقه واوان یا جنوب تهران و با ماشین
سرقتی، متری ۷ میلیون تومان
با سند، ملکیت متری ۱۰ میلیون تومان
۰۹۱۲ ۳۷۷ ۸۱۵۱

فروش ویژه گیلان بندر انزلی
شهرک گل ناز - ساحلی
ویلا آماده و زمین داخل شهرک
فول امکانات، سنددار، به صورت نقد و اقساط
۱۲ الی ۱۲۶۸۳۰۱۳
۰۹۱۱۸۱۳۴۶۰ - ۰۹۱۱۶۴۳۴۶۰

مردماری استثنایی انوماتیک ۲۰۰۰ قطعه‌ای
«سندج»
فول ۱۹۰ متر زمین در جاده استانه، دو طبقه مسکونی
سالن موله، راه عمیق، دوربین مدار بسته
امرا گاهن سیستم دهنه سازه، مدول به سیستم دوربین گاهن
انوماتیک، سیستم موله مند گاهن سالن
قیمت کارشناسی ۰۹۱۸۱۷۱۸۸۰۱

فروش استثنایی
نوعی واحد ۵۸ یا ۸۶ متر با وام ۲۵ میلیونی
فول امکانات به همراه چند قطعه زمین
مسکونی یا جواز ساخت
۰۹۳۶۷۵۸۱۱۱۶ - ۸۸۹۵۱۳۱۶

کارخانه آب معدنی آب برف
واقع در ۳۰ کیلومتری شهر یاسوج
برنده گزافترین برتر جهت فروش یا شرکت
تنها با ۲۵۰ میلیون سرمایه‌گذاری می‌پذیرد.
۰۹۱۷۰۲۲۷۴۴۰

فروش ویژه زمین و ویلا شمال محمود آباد
اقساط ۸ ماهه و ۶ ماهه
۰۹۳۳۸۰۸۹۵۹۳ - ۰۹۱۹۱۳۵۸۱۸۳
سعیدی

قبول دارم اشتباه کرده‌ام

گفت و گو با مردی که مادر دختر موردها را کشت

می‌خواستیم کمی قدم بزنم تا بیشتر فکر کنم. می‌خواستیم آرام شوم و دوباره با خانواده روی صحبت کنم تا بلکه راهی پیدا و مشکل حل شود. داشتیم قدم می‌زدیم که مادر رویا را جلوی در دیدم و سر صحبت دوباره باز شد.

یعنی تو برای حرف زدن سراغ آن زن رفته بودی؟

من اصلا سراغ او نرفتم. خیلی اتفاقی او را جلوی در دیدم و به او گفتم من رویا را دوست دارم. او را به مرد دیگری نده. گفت تو که شرط ما را می‌دانی اگر رویا را می‌خواهی، به آن عمل کن و اگر هم نمی‌توانی، دیگر سراغی از دخترم نگیر. گفتم حق نداری این کار را با من بکنی. این طور بود که با هم جروبحث کردیم بعد هم گفت دیگر حق نداری سراغ دخترم بیایی. این را که گفت، من خیلی ناراحت شدم.

پس می‌دانستی آنها به تو دختر نمی‌دهند؟

من مادر رویا را خوب می‌شناختم و می‌دانستم وقتی او تصمیم به انجام کاری بگیرد، قطعاً به خواسته‌اش می‌رسد. وقتی گفت رویا بزودی ازدواج می‌کند و دیگر سراغ او نیا، خیلی ناراحت شدم و با چاقو به او حمله کردم.

تو گفتی مادر رویا را اتفاقی دیدی، اما حالا می‌گویی او را با چاقو زدی. این که تو با خودت چاقو حمل می‌کردی، نشان می‌دهد برای قتل آن زن رفته بودی.

نه این طور نیست. من چنین فکری نداشتم. چاقو اتفاقی در جیبم بود.

چاقو وسیله‌ای نیست که همه با خودشان حمل کنند، مگر این که بخواهند دست به کار خلافی بزنند. تو دلیل قانع کننده‌ای برای این کار نداری؟

نه این طور نیست. چاقو وسیله کارم بود هنگام کار در باشگاه سوارکاری به چاقو احتیاج داشتم. آن روز با این که مرخصی گرفته بودم، اما اصلا یادم نبود چاقو را سر جایش بگذارم.

ضربات را چطور وارد کردی؟

یادم نمی‌آید. فقط می‌دانم پشت سرهم زدم. فکر می‌کنم به شکمش زدم. با دیدن خون و پس از این که زمین افتاد، فهمیدم دیگر کار تمام است.

اما تو رویا را هم زدی؟

بله درست است چون اصلا در حالت عادی نبودم.

خودت فکر می‌کنی این توجیه خوبی است، آن هم در شرایطی که پزشکی قانونی تأیید کرده تو از سلامت روانی برخورداری؟

بله قبول دارم که توجیه قانونی نیست، اما آن لحظه واقعا در حال خودم نبودم. وقتی رویا برای دفاع از مادرش آمد و به من گفت قاتل، من او را هم زدم. فکر می‌کردم وقتی مال من نیست، نباید مال کس دیگری هم باشد.

پس قبول داری خودخواهی‌ات باعث این کار شد؟

متأسفانه چون عاشق رویا بودم و همه آینده‌ام را با او می‌دیدم، در آن لحظه احساس کردم زندگی‌ام دگرگون شده و دیگر چیزی برای از دست دادن ندارم. اشتباه کردم و قبول دارم نباید این کار را می‌کردم. من واقعا معذرت می‌خواهم.

اولیای دم در خواست قصاص کرده‌اند، فکر می‌کنی بتوانی رضایت آنها را جلب کنی؟

رویا خیلی مصمم است حکم قصاص اجرا شود. او در دادگاه با جدیت گفت دیه زخم‌هایی را که بر بدن او وارد کردم، می‌گیرد تا نصف دیه مادرش را پرداخت و مرا قصاص کند. او خیلی ناراحت است و من فکر نمی‌کنم بتوانم رضایتش را جلب کنم و بابت این موضوع خیلی ناراحت هستم. رویا همه کس من بود. خودم با داستان خودم زندگی‌ام را خراب و او را هم از خودم دور کردم. خیلی پشیمان هستم و از اولیای دم درخواست بخشش دارم.

کسی را داری که برای جلب رضایت اولیای دم اقدام کند؟

من فقط یک برادر دارم که او هم خیلی از من دور است. گرفتار زندگی‌اش شده و نمی‌تواند به من کمک کند. البته قول داده این کار را بکند. ما منتظر رای دادگاه هستیم. امیدوارم خیلی سخت نگیرند. زندان خیلی سخت می‌گذرد.

شما چه فکر می‌کنید

به نظر شما سهراب وقتی از ازدواج با دختر موردها کشته‌اش ناامید شد، چه رفتاری را باید در پیش می‌گرفت؟ چه کارهای اشتباهی او را به سمت ارتکاب جنایت سوق داد؟ نظر خود را برای ما به شماره ۳۰۰۱۱۲۲۴ پیامک کنید.

هر چند زندگی با «رویا» برای سهراب یک رویا بود، اما حالا می‌داند باید عشق این دختر را از دلش بیرون کند. شاید اگر سهراب، مادر رویا را نمی‌کشت و خود او را هم زخمی نمی‌کرد، امیدی به رسیدن به وی بود؛ اما حالا همه چیز تمام شده است. رویا و برادرش برای سهراب درخواست قصاص کرده‌اند و می‌خواهند او به‌سزای عملش برسد و حاضر به بخشش نیستند. سهراب که دو هفته قبل در شعبه ۱۱۳ دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شده است، برای ما از چگونگی این اتفاق و عشقی که به دختر نوجوان داشت، می‌گوید.

مریم عفتی

چرا صبر نکردی، شاید آنها به آن خواستگار جواب رد می‌دادند؟

نه این کار را نمی‌کردند، چون متوجه شده بودم رویا چندبار هم با آن فرد بیرون رفته و همه مقدمات فراهم شده است. خانواده آن جوان با پدر رویا به توافق رسیده بودند و همه چیز تمام شده بود.

چه کسی این موضوع را به تو گفت؟

وقتی گردنبندی را که آن جوان برای رویا خریده بود در گردنش دیدم، فهمیدم همه چیز تمام شده است و دیگر نمی‌توانم امیدی داشته باشم.

دوباره درگیری توضیح بده.

چطور به مادر رویا حمله کردی؟

خیلی ناراحت بودم. نمی‌توانستم این غم را تحمل کنم. حس می‌کردم تحقیر شده و آنها مرا نادان فرض کرده‌اند. آن روز وضع روحی بدی داشتم و سرکار هم نرفتم.



از چه زمانی رویا و خانواده‌اش را می‌شناختی؟

نزدیک به یک سال می‌شد. ما همسایه بودیم و هر دو در یک باشگاه سوارکاری زندگی و کار می‌کردیم.

واقعا عاشق رویا بودی؟

خیلی دوستش داشتم. راستش اصلا او باعث شد من دوباره به باشگاه برگردم و گرنه قصد داشتم شغل دیگری انتخاب کنم.

تو در باشگاه کارگر بودی؟

بله، یک سال بود آنجا کار می‌کردم. بعد از آنجا رفتم تارویا را فراموش کنم، اما دیدم نمی‌توانم. عشق این دختر همه وجود مرا گرفته بود. دوباره برگشتم و از او خواستگاری کردم. در این مدت هم برای این که به رویا نزدیک باشم، در همان باشگاه کار می‌کردم.

در این مدت با یکدیگر رابطه هم داشتید؟

نه، هیچ رابطه‌ای نداشتم. من فقط خواستگارش بودم. رویا دختری نبود که بخواهد با کسی رابطه دوستی برقرار کند. همین هم باعث شده بود آن قدر جذبش شوم. او فقط به ازدواج فکر می‌کرد و حاضر نبود با پسری حتی هم صحبت شود.

وقتی خواستگاری کردی، چه جوابی از خانواده رویا گرفتی؟

اول آنها قبول کردند، پدر رویا گفت اختیار دختر دست اوست. فکر می‌کند و جواب می‌دهد. گفت اگر او موافقت کند، رویا دیگر مخالفتی نمی‌کند و ما می‌توانیم با هم ازدواج کنیم.

پس چرا کار به اینجا کشید؟

مشکل این بود که پدر و مادر رویا می‌خواستند مهریه زیادی از من بگیرند هر چند اول گفتند قبول می‌کنیم اما بعد مخالفت کردند.

مگر شما سر مهریه با هم به توافق نرسیدید؟

رسم خانواده رویا این است که مهریه را اول می‌گیرند. وقتی من پیشنهاد ازدواج دادم، پدر رویا قبول کرد و گفت حرفی ندارد اما ده میلیون تومان مهریه خواست و من هم قبول کردم. چند روز بعد که رفتم تا بیشتر با هم صحبت کنیم، این بار گفت باید دست کم ۱۵ میلیون تومان مهریه بپردازم.

چرا این کار را کردی؟ مگر نمی‌دانست تو رویا را چقدر دوست داری؟

او می‌دانست من عاشق دخترش هستم و هر چه داشته باشم به پای او می‌ریزم. با این حال متوجه شدم مادر رویا به شوهرش گفته رویا خواستگاران دیگری هم دارد که مهریه بیشتری می‌دهند، بنابراین بهتر است مهریه را بیشتر کنیم.

پیشنهاد پدر رویا را که ۱۵ میلیون تومان مهریه بود، قبول کردی؟

گفتم صبر کنید، من فکر می‌کنم و می‌گویم می‌توانم این مبلغ را پرداخت کنم یا نه. من از آنها چند روز فرصت خواستم اما متوجه شدم آنها با خواستگار دیگری صحبت کرده‌اند.

پس این که رویا خواستگار دیگری داشت، درست بود؟

بله درست بود، اما هیچ کس نمی‌توانست رویا را به اندازه من دوست داشته باشد. من عاشق این دختر بودم و تصمیم داشتم هر طور شده او را به دست بیاورم. می‌خواستیم این مشکل مالی را حل کنیم اما مادرش مانع می‌شد. او خیلی سنگ جلوی پایم می‌گذاشت.

زندگی با من خوب تا نکرد

مادر زندانی او را در کودکی رها کرده بود

از میان نظرات شما
پیگیری قانونی

هفته گذشته گفت و گو با مردی به نام بهمن را خواندید که صاحبکار سابقش را به قتل رسانده است. او ادعا کرده بود صاحبکارش به اشتباه وی را به سرقت متهم کرد و از او خسارت خواست، اما چون نتوانست خسارت را بپردازد، با مقتول درگیر شد و با میله آهنی او را کشت. از شما پرسیده بودیم بهمن چگونه می توانست از این قتل جلوگیری کند.

آقا یا خانم بروجردی از ارومیه نوشته است: بهمن باید پول را به هر طریق ممکن جور می کرد تا درگیری شکل نگیرد. یک آن عصبانی شدن عواقب وحشتناکی به همراه دارد. صاحبکار بهمن هم باید به او برای بازگرداندن پول زمان می داد.

نصرت الله ندی از کرج با پرداخت پول مخالف است و در پیامک ارسالی اش نوشته است: به نظر من بهمن باید اجازة می داد صاحبکارش شکایت کند. چون صاحبکارش هیچ مدرکی نداشت که ثابت کند بهمن دزد بوده، او فقط تهمت زده است.

یکی دیگر از مخاطبان با شماره ۰۹۱۳۰۰۳۷۶۷ نیز نظر مشابهی دارد و نوشته است: به نظر من بهمن باید بی تقصیری خودش را در دزدی، با قانون در میان می گذاشت تا صاحبکارش را به دلیل وارد کردن تهمت دزدی به بهمن، مجازات کند.

خواننده دیگری با شماره ۰۹۱۸۰۰۵۰۸۷ نوشته است: بهمن باید با پدرش مشورت می کرد. او می توانست مشکل را با صداقت و روراستی برطرف کند.

بعد از این که بیرون آمدم، دنبال فرهاد گشتم، اما از او خبری نبود، درست است که مدت صیغه ما تمام شده بود، اما غیر از او کسی را در این دنیا ندارم. هنوز هم بی کس و کار هستم، اگر بمریم هم کسی دنبال جنازه ام نمی آید. اگر بچه داشتم شاید اوضاع فرق می کرد. دو بار باردار شدم، اما هر دو نوزاد نارس بودند و فوت شدند. از هیچ نظر شانس نیاوردم.»

متهم اضافه می کند: «مدتی بعد یکی از دوستان فرهاد را پیدا کردم و او شماره فرهاد را به من داد. وقتی فرهاد مرا دید، گفت دیگر نمی خواهد رابطه ای میان ما باشد. روی دستم جای خودزنی بود، او جای زخم را نشان داد و گفت کسی که با خودش این کار را می کند، نمی تواند در کنار او زندگی کند. آخر سر فهمیدم مادر فرهاد به او گفته حق ندارد با من رابطه داشته باشد.»

فرهاد هم در مدتی که من زندان بودم، دستگیر شده بود و مادرش همه اتفاقات را از چشم من می دید و خیال می کرد من پسرش را از راه به در کرده ام، در حالی که این من بودم که به خاطر او از خانه فرار کردم و زندگی ام را به باد دادم.»

نرگس یادآور می شود: «این دفعه به اتهام درگیری دستگیر شده ام. در پارک با دختری دانشجویی دعوا کردم. او از رفتار من ایراد گرفت. من هم عصبانی شدم و تا می توانستم کتکش زدم.»

البته از کاری که کرده ام، بشدت پشیمان هستم و از آن دختر عذر می خواهم ولی به هر حال فعلا بازداشت هستم و تکلیفم روشن نیست. اگر آزاد هم بشوم، جایی برای رفتن ندارم، شاید این دفعه قاضی مرا به بهزیستی بفرستد.

من در این دنیا هیچ کس را ندارم و همه این اتفاقات به علت این است که پدرم معتاد بود و مادرم مرا رها کرد و دنبال زندگی خودش رفت.»



منبع درآمدی نداشتیم، مجبور به سرقت شدیم. من و فرهاد با هم به مغازه ها می رفتیم و دعوای الکی راه می انداختیم و وقتی فروشنده برای وساطت کردن حواسش پرت می شد، من از دخل دزدی می کردم، اما چون این کار را دوست نداشتم، از خانه فرهاد فرار کردم و به خانه پدرم برگشتم، ولی پدرم آن شب تا صبح مرا کتک زد و گفت حق ندارم در خانه اش بمانم، برای همین صبح روز بعد دوباره به خانه فرهاد برگشتم.»

زندگی نرگس در همان شرایط ادامه یافت تا این که او دستگیر و زندانی شد: «سه سال زندانی کشیدم، خیلی سخت بود.»

نام و تاهل: نرگس - ب، مجرد
سن: ۲۴ سال
تحصیلات: دبیرستان
اتهام و محل دستگیری: درگیری - استان تهران
یگان دستگیر کننده: پلیس پیشگیری

نرگس زندگی سختی را پشت سر گذاشته است و حالا در ناامیدی مطلق به سر می برد. او یک خواهر و یک برادر بزرگ تر از خودش دارد. خواهرش دیپلم گرفته، اما او و برادرش در مقطع دبیرستان ترک تحصیل کردند.

متهم می گوید: «پدرم معتاد بود و اخلاق بدی داشت. او ما را همیشه کتک می زد. وقتی خیلی بچه بودم، مادرم طلاق گرفت و از آن به بعد رفتار پدرم با ما بدتر شد؛ طوری که در هفده سالگی از خانه فرار کردم.»

نرگس آن زمان با پسری به نام فرهاد آشنا و به او علاقه مند شده بود. دختر نوجوان بعد از فرار از خانه سراغ فرهاد رفت و آنها مدتی با هم زندگی می کردند تا این که از سوی پلیس دستگیر شدند.

نرگس توضیح می دهد: «پس از دستگیری، پدرم دنبالم آمد، اما مرا به خانه برنگرداند. حتی گفت حق ندارم دیگر پایم را به خانه او بگذارم. فقط در محضر رضایت داد تا من و فرهاد عقد موقت کنیم. بعد از آن با شوهرم زندگی می کردم.»

همسر نرگس در یک کارخانه مشغول کار بود، اما بعد از مدتی از آنجا اخراج شد. متهم در این باره نیز می گوید: «فرهاد به ماده مخدر شیشه معتاد شده بود و به همین دلیل اخراجش کردند. او مرا هم معتاد کرد و بدبختی هایم از قبل بیشتر شد. بعد از آن چون

گروه وکلای رضوان
حل و فصل عادلانه دعاوی
بازخواستی و احقاق حق و دفاع از حقوق
انحساب به عنوان حق قانونی هر انسان
و تلافی خسارت
قبول کلیه دعاوی حقوقی و کیفری و ارائه خدمات فرآیندهای مختلف حقوقی با بیش از ۳۰ سال تجربه حقوقی و وکلانی
۰۲۰-۸۸۷۶۵۷۲۵-۸۸۷۶۵۷۲۵-۰۹۱۲۳۹۰۸۵۰

ماهدشت گرج
با ۳۰ میلیون صاحب خانه ۸۱ متری
نوساز شوید
با ۲۲ میلیون وام بانکی ۴٪ و آماده محضر
۰۹۳۰۷۹۱۲۴۲۵ و ۰۶۸-۸۸۳۸۱۸۶۷

قائم شهر - جاده نظامی
فروش فوری ویلا دارای سند متکوله دار
آب، برق، گاز، تلفن، ۱۰۰ متر انبار، ۲ واحد پارکینگ
۱۰۰۰ متر باغ مرکبات، دارای زیر انباری ۶ متری
با منصفانه ترین قیمت منطقه
۰۹۱۱۲۸۴۳۷۷

فروش فوق العاده ویلا
بهترین منطقه عباس آباد
۹۱۰ متر زمین، ۱۷۰ متر بنا، داخل شهرک
با منصفانه ترین قیمت منطقه
۰۹۱۲۳۱۱۸۹۶۱

شرکت معتبر تجهیزات پزشکی از کارشناسان
حجرت خاتم و آقا با روابط عمومی بالا
(بی سابقه با سابقه شفقتی) و ترجیحا رشته
مهندسی پزشکی و الکترونیک جهت کارشناسی
فروش، نوساز به همکاری می نماید.
۷۷۲۰۸۹۳۲

لوازم همرنگ فابریکی
بنز BMW پورشه مازراتی
۰۹۱۲۳۱۸۰۴۷۷

نسیم شهر، شهرک رسالت
فروش آپارتمانها از متر ۷۴ تا ۸۰ متر
قول امکانات، ۴ باب، مغازه تجاری با ویو فوق العاده
فروش فوری
۰۹۱۲۵۲۸۹۶۰۵

شهرک صنعتی کیاسر ساری
کارخانه بسته بندی انواع حبوبات، ادویه جات و خشکبار به
مساحت ۴۰۰۰ متر با ۱۷۰۰ متر سوله در ۲ طبقه با ساختمان
اداری مجهز به ۱۰ خط تولید و انبارهای جداگانه
جهت اجاره
۰۹۱۲۲۱۰۵۵۳۶ و ۰۹-۸۸۵۶۰۲۶۷

رامسر
۳۸۰ متر زمین، یک ویلا ۱۳۰ متری دوبلکس
سند ۶ دانگ با کلیه امکانات
حسینی
۰۹۱۱۱۲۸۵۹۷۵

آقای سید هدایت جلال اصل
واردات، صادرات، ترخیص کالا و حمل و نقل
حق العمل کار رسمی گمرک با ۱۷ سال سابقه
در گمرکات کسب و کار و گمرک اختصاصی
بقدر عباس
یا یک بار تجربه، ما را تبلیغ خواهید نمود
۸۸۴۸۰۸۴۹-۸۸۴۸۰۴۸۶
۰۹۱۷۳۲۴۰۳۸۰

میدان ولیعصر
خیابان شقایق - کوچه پنجم
۶۶۰ متر زمین با ۹۰ متر انبار تجاری
گذر ۶ متری، بر زمین ۲۳ متر
۸۸۹۴۷۴۲۴ - ۸۸۹۳۷۴۲۳

شرکت مهندسی طلوع افق مهستان
مدیریت پیمان، نظارت و اجرای
پروژه های ساختمانی
۸۸۵۴۳۷۷۰ - ۸۸۵۴۳۷۷۷
۰۹۱۲۱۹۴۷۲۱۹

فروش ویژه زمین
۳۶۰۰ متر با بهر ۳۰ مناسب باغ، باغچه، ویلا
با چشم انداز عالی و ۱۵۰۰ متر
(دارای آب، برق، گاز، تلفن) و ۴ هکتار
با بهر ۸۰۰ دو نیش یا منوبر اصلاح شده
۳ سال کاشت واقع در منطقه سرا
بازدید = فرید
رزم آرا ۰۹۱۲۲۵۸۱۲۷۵

برمیر داماد
۹۰ متر نوساز با کلیه امکانات مسکونی
با موقعیت اداری، بهترین سرمایه گذاری
برای وکلا، پزشکان، مشاوران و ...
۰۹۳۵۲۵۲۸۰۶۰

الکل باعث شد مادرم را بکشم

گفت و گو با مردی که دست به جنایت زد

مریم عفتی

بیست و پنج ساله است و متهم به قتل مادر و زخمی کردن خواهرش. فرامرز می گوید وقتی دست به این جنایت زد، تحت تاثیر الکل بود و متوجه نشد ضربات کشنده‌ای به مادرش می زند. او با درخواست قصاص از سوی خواهرش روبه‌رو شده و می داند روزهای سختی در انتظارش است. متهم که دو هفته قبل در شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شده است، جزئیات قتل را توضیح می دهد.



عکس تزئینی است

اتهام قتل مادر و مجروح کردن خواهرت را قبول داری؟
بله قبول دارم. متأسفانه من مرتکب چنین کاری شدم و خیلی هم ناراحت هستم.
با اعضای خانواده‌ات، اختلاف داشتی؟
با مادرم اختلاف داشتم اما با خواهرم مشکلی نداشتم. در آن لحظه اشتباه بزرگی کردم.
چرا مادرت را کشتی؟ حالا که به گذشته برمی گردی، فکر می کنی واقعا او مستحق مرگ بود؟

نه، او زن خوبی بود. من مادرم را دوست داشتم. به خاطر کاری که کردم خیلی متأسف هستم. آن لحظه خیلی عصبی شدم و اشتباه بزرگی کردم. اصلا نمی خواستم این کار را بکنم وقتی جرو بحث میان ما شدت گرفت، انگار آدم دیگری شدم. دیگر آن فرامرز سابق نبودم.
چرا با مادرت اختلاف داشتی؟
او شب قبل از این ماجرا مرا از خانه بیرون کرده بود. من آن روز رفته بودم درباره این موضوع با مادرم حرف بزنم و او راقع کتم تا اجازه دهد به خانه برگردم اما مادرم قبول نکرد و گفت دیگر اجازه نمی دهم در این خانه بمانم.
چرا مادرت تو را از خانه بیرون کرده بود؟
مادرها تا جایی که امکان داشته باشد چنین کاری نمی کنند.

از کارهایی که من می کردم، خوشش نمی آمد و می گفت نباید این طور زندگی کنی. از این که مشروب می خوردم، ناراحت بود. اختلافات زیادی با هم داشتیم و از این که سر کار نمی رفتم و شغلی نداشتم، از دستم عصبانی بود.
این که گفته می شود تو قصد داشتی سند خانه مادرت را بگیری و از آن سوء استفاده کنی، صحت دارد؟

نه درست نیست. البته من از مادرم پول می گرفتم و منکر این نیستم اما هیچ وقت قصد نداشتم او را اذیت کنم. من واقعا مادرم را دوست داشتم.
نمی شد اختلاف با مادرت را به نحو دیگری حل کنی؟

ما سال‌ها بود با هم درگیر بودیم. نمی دانم چه بگویم فقط می توانم بگویم واقعا فکر نمی کردم دست به چنین کاری بزنم.

خواهرت را چرا زدی؟
با او مشکلی نداشتم تحت تاثیر کاری که با مادرم کرده بودم؛ به خواهرم حمله کردم و او را هم زدم. خیلی پشیمان هستم.
خواهرت قصد داشت جلوی درگیری شما را بگیرد؟

نه او اصلا زمان درگیری خانه نبود. بعد از این که مادرم را زدم، تازه از سر کار به خانه برگشته بود و چون به موضوع پی برد، خواستم او را هم بکشم. تا شاهد را از بین ببرم.

چند ضربه به خواهرت زدی؟
یادم نیست. آن موقع حالم خیلی بد بود.

چند بار تاکید کردی حالت خوب نبود. مواد هم مصرف کرده بودی؟

نه موادی در کار نبود اما مقدار زیادی مشروب خورده بودم و حالت عادی نداشتم.

منظورت این است که تحت تاثیر الکل متوجه رفتار ت نبودی؟

مست بودم و همین هم عصبانیتم را بیشتر کرد. نمی خواهم از خودم سلب مسئولیت کنم. مادرم را کشتم و خوب به یاد دارم چه اتفاقی افتاد.

وقتی خواهرت را زدی؛ فکر می کردی او هم فوت شده است؟

من فقط او را زدم. یادم نمی آید بعدش چه اتفاقی افتاد اصلا صبر نکردم تا بدانم خواهرم در چه حالی است. سریع از خانه بیرون رفتم. می خواستم فرار کنم.

چطور خواهرت نجات یافت؟
او با پلیس تماس گرفته بود و به همین دلیل هم نجات یافت. می دانم به خاطر کاری که با او کردم، مرانمی بخشد.

آن روز پدرت کجا بود؟ او در این باره چه نظری دارد؟

پدرم مادرم با هم اختلاف داشتند و هشت سال بود جدا از هم زندگی می کردند. اما من و خواهرم با مادرم زندگی می کردیم و به خاطر مشکلاتی که داشتم، کمتر به پدرم سر می زدم. نبود پدرم و اختلافی که با مادرم داشت، لطمه بزرگی به من زد، من هیچ وقت در خانه احساس آرامش نمی کردم.

روز قبل از حادثه هم با مادرت جرو بحث کرده بودی؟

بله. البته یک درگیری جزئی بود.
خواهرت گفته روز قبل از حادثه پس از

بازگشت از محل کارش به خانه متوجه زخمی روی بدن مادرت شده و وقتی از او درباره جراحت پرسیده، مادرت ادعا کرده زخم به دلیل تصادف است، در حالی که اصلا زخم شبیه جراحت تصادف نبود. درباره این حرف های خواهرت چه نظری داری؟

قبول دارم با او درگیر شدم اما درباره زخمی که گفته می شود، چیزی به یاد ندارم و متوجه زخمی نشدم.

مادرت هنگامی که تو را از خانه بیرون کرد، به تو چه گفت؟

می گفت خودت باید مسئولیت زندگی ات را به عهده بگیری و کار کنی و دیگر نمی شود در این خانه بمانی مشکل من با مادرم این بود که من مشروب می خورم و بیشتر وقتم را با دوستانم می راندم.

تنها ولی دم پرونده، خواهرت است. او ضمن این که برایت به سبب قتل مادرتان درخواست قصاص کرده به دلیل ضرباتی هم که به خودش وارد کردی، از تو شکایت و درخواست دیه کرده است. می توانی دیه را پردازی؟

خواهرم می داند من پولی ندارم که بابت دیه یا هر چیز دیگری به او بدهم. می دانم او دنبال پول نیست و می خواهد مرا تنبیه کند. ما رابطه خوبی با هم داشتیم و هر وقت از او چیزی خواستم، به من «نه» نگفته است. او از من حمایت می کرد و هیچ وقت مرا تنها نمی گذاشت.

فکر می کنی خواهرت در نهایت درباره مجازات تو چه تصمیمی بگیرد؟

نمی دانم چه بگویم اما هر تصمیمی بگیرد، من اعتراضی نمی کنم. اشتباه بزرگی کرده‌ام و حرفی برای گفتن ندارم. اصلا نمی دانم با چه رویی باید درباره این موضوع با خواهرم صحبت کنم. شرایط بسیار بدی دارم. وضع من از قاتلان دیگر خیلی بدتر است و عذاب بیشتری می کشم.

چرا فکر می کنی وضع بدتری داری؟
چون کسی را که کشتم، مادرم بود. یک لحظه صورتش از جلوی چشمم پاک نمی شود و هر شب

خوابش را می بینم. بچگی هایم یادم می آید که بغلم می کرد و برایم غذا می پخت و مرا به پارک می برد و برایم لباس می خرید و کارهایی که برایم انجام داده، هیچ وقت یادم نمی رود. قاتلان دیگر، مادری دارند که پیگیر پرونده شان باشد.

خانواده شان از آنها حمایت می کنند و خودشان هم می کوشند اشتباهشان را هر طور شده جبران کنند اما من دیگر خانواده ای ندارم. کسی را که کشتم، بزرگ ترین یاور و حامی ام بود و با این کار خودم را به خاک سیاه نشاندم. خواهرم را هم از خودم دور کردم، و رنجاندم. به خاطر کاری که کردم، خیلی پشیمان هستم. اگر هزار بار این حرف را بزنم، باز هم کم است.

به این موضوع فکر کرده ای که اگر خواهرت تو را ببخشد، چه خواهی کرد؟

وقتی داشتم ضربات را به مادرم وارد می کردم در واقع داشتم خودم را می کشتم. حتی اگر خواهرم مرا ببخشد، من دیگر آدم عادی نمی شوم. پسری که مادرش را کشته و خواهرش را با چاقو زده است، نمی تواند دوباره در جامعه زندگی کند. فکر می کنم بهتر این است که مرا نیکخشید و آن قدر در زندان بمانم تا زمان مرگم فرا برسد. من یک موجود فنا شده، هستم.

اگر به تو یک دقیقه وقت بدهند و بگویند درباره هر چیزی یا کسی که دوست داری، صحبت کن، چه کسی را انتخاب می کنی؟

اول مادرم. به او می گویم به خاطر کارهایی که کرده‌ام، حلالم کند و مرا ببخشد. بعد با پدرم صحبت می کنم و از او می پرسم چرا ما را تنها گذاشت تا به این وضع بیفتیم.

سپس از خواهرم می خواهم از خطاهایم بگذرد تا شاید از عذاب وجدانی که تحمل می کنم، کاسته شود و به او می گویم تنها کسی که برایم مانده، تو هستی زندگی همیشه روی بدش را به من نشان داده است. فکر نمی کنم روی خوب هم برای من داشته باشد اما این را هم می دانم تاوانی که پس می دهم به خاطر اشتباهات خودم است.

برگه طلاق؛ آخرین صفحه زندگی مشترک

زن و شوهری بعد از ۱۵ سال زندگی مشترک، برای جدایی به دادگاه خانواده رفتند

■ سولماز خیاطی

هر چند مهدی طلاق توافقی را پذیرفته است، اما به این جدایی راضی نیست و می‌گوید همسرش را خیلی دوست دارد. پرونده این زوج در یکی از شعبه‌های دادگاه خانواده شماره ۲ تهران در حال رسیدگی است.

و سارا ۱۵ سال است با هم زندگی می‌کنند و به گفته سارا، در این مدت هیچ روزی را بدون تنش نگذرانده‌اند. مشکلات اقتصادی و وابستگی شدید مهدی به خانواده پدرش باعث شده سارا تصمیم به جدایی بگیرد.

«این زندگی باید تمام شود، چاره‌ای نداریم. هر دو عذاب می‌کشیم و مهدی هم باید طلاق را قبول کند.» این جملات زن جوانی به نام سارا است که عقیده دارد جدایی تنها راه حل باقیمانده برای او و شوهرش است. مهدی

پرده دوم؛ روایت مهدی

همه آشنایان می‌دانند من سارا را خیلی دوست دارم. به همین دلیل هم با تمام مشکلاتی که داشتم، با او ازدواج کردم. یکی از بزرگ‌ترین اختلافاتی که خانواده‌ام با من داشتند، ازدواجم با سارا بود، اما هیچ وقت اجازه ندادم او بفهمد و همیشه در جهت بهبود این رابطه کوشیدم. من خیلی به مادرم وابسته بودم و هیچ وقت نتوانستم بین او و سارا، یکی را انتخاب کنم. سعی می‌کردم با محبت به خانواده‌ام عصبانیت آنها را بابت اخراجم از دانشگاه و ازدواجم با سارا کم کنم. به همین دلیل از سارا خواستم پس‌اندازمان را به پدرمان بدهیم تا خانه دلخواهش را بخرد.

البته قرار بود من هم در آن خانه سهیم باشم، اما بعد از مرگش فهمیدم چه کرده است و خیلی ناراحت شدم. هیچ وقت نفهمیدم او چرا این کار را کرد. مادرم هم می‌گفت نمی‌داند دلیل این تصمیم پدرم چه بود.

وقتی خواهر و برادرم از ایران رفتند سارا خوشحال بود، اما نمی‌دانست من چقدر خانواده‌ام را دوست دارم و چقدر این موضوع ناراحتی می‌کند. با این حال به روی خودم نیاوردم. هر

سال به اروپا می‌روم و آنها

رامی بینم و همین موضوع،

سارا را اذیت می‌کند. او

می‌گوید هر چه در آمد

داری، خرج خانواده‌ات

می‌کنی. او مرتب مرا به این

دلیل که نتوانستم برایش

خانه‌ای بخرم و خودش

با پس‌انداز خودش خانه

خریده است، تحقیر

می‌کند.

با این که چند بار به او

اصرار کردم با من به سفر

بباید تا بیشتر به ما خوش

بگذرد، قبول نکرده چون از

مادر من خوشش نمی‌آید

و می‌خواهد مانع دیدار

ما هم بشود. این درست

است که من وظیفه داشتم

برای همسرمان خانه تهیه

کنم، اما نتوانستم. با این

حال نگذاشتم در این

سال‌ها به او سخت بگذرد

و کوچک‌ترین مشکلی داشته باشد. من همیشه به او پول داده‌ام و هیچ وقت هم از او نخواستم حقوقش را در خانه خرج کند. در این زمانه خیلی‌ها هستند که وضع اقتصادی خوبی ندارند و مستاجر هستند، اما خوشبختند.

من تا به حال زنی راننده‌ام که به دلیل خانه نداشتن شوهرش از او جدا شود، اما سارا با من این کار را می‌کند در حالی که می‌داند اگر این سال‌ها در ایران ماندم، فقط به خاطر او بود. درست است که من به داشتن فرزند رضایت نادم و هیچ وقت هم پشتوانه‌ای نداشتم که بتوانم بچه‌دار شوم، اما کنار سارا احساس خوشبختی می‌کنم. او می‌داند من چقدر دوستش دارم و به خاطرش هر کاری می‌کنم. اگر این جدایی را لازم می‌دانم، حرفی ندارم، اما منتظرش هستم. می‌دانم بالاخره می‌فهمد هیچ مردی به اندازه من او را دوست نخواهد داشت. سارا بالاخره نزد من برمی‌گردد.

پرده اول؛ روایت سارا

موضوع ناراحت بودم، اما تحمل می‌کردم. تا این که چند سال قبل پدر مهدی فوت شد. پس از مدتی متوجه شدیم او قبل از مرگش کل اموالش را به اسم بچه‌های دیگرش کرده و مهدی از پدرش چیزی به ارث نمی‌برد. با این که ما همه پس‌اندازمان را به پدر مهدی داده بودیم او با ما این‌طور رفتار کرد. من از این بابت خیلی ناراحت شدم. حس می‌کردم به من خیانت شده و خیلی از دست مهدی ناراحت بودم. چون او می‌دانست پدرش نسبت به ما فکر چطور می‌کند. با این حال کاری کرد که من پس‌انداز و حقوق شغل اولم را به او بدهم. مشکلات خانوادگی زیادی برای ما پیش آمد. بعد از مرگ پدر مهدی، برادران و خواهرانش خانه پدری را فروختند و همگی از ایران رفتند. با رفتن آنها، فکر می‌کردم می‌توانم از این به بعد خوشبخت باشم و دیگر آنها نیستند تا در زندگی ما دخالت کنند، اما آنها باز هم دست از سر ما برنداشتند و هر سال با ترفندی، مهدی را به سمت خودشان کشاندند. حالا هم که من خانه‌ای خریده‌ام و می‌خواهم بچه‌دار شوم، مهدی قبول نمی‌کند. بنابراین باید به این وضع خاتمه داد. آزار این سال‌ها من را نابود کرده است.

وقتی بیست ساله بودم، با مهدی آشنا شدم و ازدواج کردم. شروع زندگی ما خیلی آرام بود و کسی مخالفتی نداشت. مهدی دانشجوی اخراجی مقطع فوق‌لیسانس بود و این موضوع، خانواده‌اش را خیلی ناراحت کرده بود. او می‌گفت دوست نداشته به دانشگاه برود و به اصرار خانواده‌اش ادامه تحصیل داده و بعد هم آن را رها کرده است. پدر و مادر مهدی به دلیل دلخوری‌های پیش آمده، در ازدواج ما هم دخالتی نکردند.

خانه کوچکی اجاره و زندگی‌مان را شروع کردیم. مهدی مهندس بود و در یک کارخانه بزرگ کار می‌کرد و حقوقش خوب بود، اما به دلیل ولخرجی‌هایش، نمی‌توانستیم پس‌انداز کنیم و از اجاره‌نشینی خلاص شویم. از طرفی خانواده من هم برای این که ما خانه‌ای بخریم، کمک‌مان نمی‌کردند. آن زمان من دختری دیپلمه بودم و برای این که استقلال مالی داشته باشم، در یک مطب به عنوان منشی کار می‌کردم. بعد از مدتی در دانشگاه قبول شدم و برای تامین شهریه آن تصمیم گرفتم طلاهایم را بفروشم و پولش را در بانک سپرده‌گذاری کنم تا با دریافت سود آن به کسی نیاز نداشته باشم. حتی با این که وضع شوهرم خوب

بود، نمی‌خواستیم از او پول بگیریم. وقتی مهدی از این تصمیم من با خبر شد، گفت حقوقات را به من بده، من هم شهریه دانشگاه را می‌پردازم. او گفت پدرش قصد دارد خانه‌های بزرگ‌تر بخرد و از او پول خواسته و پیشنهاد شراکت داده است. شوهرم گفت این یک سرمایه‌گذاری است و چند سال دیگر پول‌مان چند برابر می‌شود و من هم قبول کردم. چون مهدی را خیلی دوست داشتم، نمی‌خواستیم او ناراحت شود. چهار سال گذشت و من لیسانسم را در رشته طراحی صنعتی گرفتم و در یک شرکت مشغول کار شدم. از آن به بعد هر چه حقوق می‌گرفتم، پس‌انداز می‌کردم. مهدی هم هیچ وقت سراغ پول‌هایم را نمی‌گرفت. خودش هم هرگز پس‌اندازی نداشت. او زیاد به ماموریت می‌رفت و خیلی اوقات من تنها می‌ماندم. رفتارهای خانواده مهدی با ما همیشه باعث تنش می‌شد. آنها مرا دوست نداشتند، هر وقت هم از دست مهدی عصبانی می‌شدند، پای مرا وسط می‌کشیدند. من همیشه از این

نظر کارشناس

سایه پول بر زندگی مشترک

■ عاطفه کشاورزی / مشاور خانواده

آن طور که از گفته‌های این زن و شوهر بویژه حرف‌های سارا استنباط می‌شود، پول در زندگی آنها جایگاه خیلی بالایی دارد. اگر چه کمبودهای مالی می‌تواند یکی از زمینه‌های اختلافات خانوادگی باشد، اما هرگز تنها عامل نیست و علل دیگری نیز در میان است، اما در همان قالب اقتصاد خودنمایی می‌کند. نوع رابطه مهدی با خانواده‌اش، طرز رفتار خانواده مهدی با سارا، نداشتن فرزند و دیگر عوامل دست به دست هم داده و این مشکلات را به وجود آورده است، اما باید توجه

داشت اختلافات این زن و شوهر چندان عمیق نیست که چاره‌ای جز جدایی نداشته باشند. ۱۵ سال زندگی مشترک آنها بخوبی نشان می‌دهد با کمی گذشت، گفت‌وگو و منطق می‌تواند به این زندگی ادامه بدهند، اما متأسفانه گاهی اوقات زن یا مرد طلاق را به عنوان اولین و تنها راه انتخاب می‌کند. این دسته افراد از عواقب جدایی بی‌اطلاع هستند. آنها گمان می‌کنند به محض گرفتن طلاق، به تمام رویاهای آرزوهایشان دست می‌یابند در حالی که اثرات روانی جدایی تا مدت‌ها و گاه تا پایان عمر همراه آنها خواهد بود و آزارشان می‌دهد، بنابراین توصیه من به این زوج و زوج‌های دیگری که تصمیم به جدایی دارند، این است که قبل از تشکیل پرونده و اقدامات قانونی، حتماً از مشاور کمک بخواهند تا بلکه بتوانند زندگی مشترک خود را حفظ کنند.



قتل مسافر ترکیه

داستان پلیسی

قسمت اول

بیشتر شد که ستوان به او گفت از دایره مبارزه با قتل تماس می‌گیرد. ظهوری هر طور که بود آرام آرام خبر کشته شدن حسن را به زن غریبه داد و زن در حالی که ناگهان بغض اش ترکید، گوشی را قطع کرد، اما چند دقیقه بعد خودش تماس گرفت و نشانی را پرسید. مهشید یک ساعت بعد با چشمانی گریان مقابل کارآگاه نشسته بود و به سوالات او پاسخ می‌داد. حسن نامزدش بود و قرار گذاشته بودند اسفند عقد کنند. حتی تدارک دیده بودند برای ماه عسل به ترکیه بروند. مهشید نمی‌دانست نامزدش چگونه در تهران کشته شده است. طبق اطلاعات او، حسن باید آن زمان در استانبول می‌بود.

خودم او را به فرودگاه رساندم. اصلاً نمی‌فهمم چه طور چنین چیزی امکان دارد. موضوع برای شهاب جالب شد: «ما هم نمی‌دانیم. پس باید کمک کنید از موضوع سر دریاوریم.» مهشید جزئیات آشنایی اش را با حسن و هر چه درباره او می‌دانست، توضیح داد: «آشنایی ما مثل فیلم‌ها بود. با هم تصادف کردیم و بعد دوست شدیم. حسن از من خواستگاری کرد. او مهندس متالورژی است، اما کار آزاد می‌کند. بیشتر کارش در ترکیه است و به همین دلیل بین ایران و ترکیه مرتب در رفت و آمد است. او را به خانواده‌ام هم معرفی کرده بودم و هیچ مشکلی برای ازدواج ما وجود نداشت. قرار بود خانواده اش اسفند از ایتالیا به ایران بیایند و ما عقد کنیم. دیشب هم باید به ترکیه می‌رفت و خودم او را تا فرودگاه رساندم.»

کارآگاه کمی فکر کرد. موضوع مشکوک به نظر می‌رسید. نحوه آشنایی حسن و مهشید، این ادعا که خانواده حسن ساکن اروپا هستند، سفرهای مکرر، نرفتن به ترکیه در آخرین روز و چند نکته دیگر وجود داشت که شهاب را به مقتول بدبین می‌کرد. بعید نبود حسن کلاهبرداری حرفه‌ای و خواستگاری قلابی باشد البته هنوز برای تصمیم‌گیری زود بود. او از مهشید پرسید: «حسن هیچ وقت از شما پول یا چیز باارزش دیگری خواسته یا گرفته بود؟»

بله. یک بار ده میلیون تومان به او دادم. باید دلار می‌خرید، اما برای حسابش مشکلی پیش آمده بود برای همین پول را به او دادم. مگر این کار اشکالی دارد؟

ستوان ظهوری که متوجه ماجرا شده بود، گفت: «اشکال که نه؛ اما قضیه مشکوک است.»



ترکیه، استانبول، فرودگاه

باشد. گوشی تلفن همراه مقتول در جیب بغل کنش بود و دو اسکناس صد دلاری و سه اسکناس صد لیری هم در کیف پولش وجود داشت. تلفن حسن خاموش بود. شهاب آن را روشن کرد و فهرست تماس‌ها را دید. آخرین مکالمه با زنی به نام مهشید بود. ستوان ظهوری از کارگران ساختمان تحقیق کرده بود و همگی می‌گفتند نهمیدند چه کسی، چه زمانی جنازه را آنجا انداخته است. دو همکار به اداره برگشتند تا با مهشید تماس بگیرند و تحقیقات خود را با استفاده از همین سرنخ شروع کنند. مهشید وقتی فهمید از اداره آگاهی به او تلفن زده‌اند، بشدت ترسید و هراسش وقتی

ترافیک را سنگین تر از معمول کرده بود طوری که آژیر کشیدن هم زیاد فایده‌ای نداشت. دو همکار هر طور بود خودشان را به محل کشف جنازه رساندند. مقتول مردی بلند قد و چهارشانه بود. کت و شلوار گرانقیمت به تن داشت و ظاهرش نشان می‌داد وضع مالی خوبی دارد. ماموران کلاتری از کیف پول مقتول کارت ملی اش را پیدا کرده بودند. کارآگاه نگاهی به آن انداخت؛ حسن معرفتی، سی ساله، متولد رامهرمز. سه ضربه چاقو به پهلو او وارد شده بود و به نظر می‌رسید وقتی او سوار خودرو بوده کسی که سمت چپش نشسته، او را به قتل رسانده است. انگیزه قتل نمی‌توانست سرعت

علیرضا رحیمی نژاد

ستوان ظهوری با این که بیشتر از ده روز از بازی پیشکسوتان پرسپولیس و میلان گذشته بود، هنوز در حال و هوای بازی بود. برای اولین بار به ورزشگاه رفته و مسابقه‌ای را از نزدیک دیده بود. با شور و حرارت با سرگرد شهاب حرف می‌زد و از دیده‌ها و شنیده‌هایش می‌گفت، اما زنگ تلفن رشته سخن اش را پاره کرد. جنازه مردی را در ساختمانی نیمه‌کاره در بلوار فردوس پیدا کرده بودند و آن دو باید هر چه سریع‌تر خودشان را به محل حادثه می‌رسانند. ساعت حدود ۷ صبح بود و باران شدید،

معما پلیسی

دزدی از همسایه کارآگاه

همراه داشتن ماده مخدر به بازداشتگاه فرستاد تا صبح روز بعد به دادسرا برود و تکلیفش روشن شود. افسر بعد از اتمام جلسه بازجویی با مالباخته تماس گرفت و از او و خواهرش خواست خودشان را سریع‌تر به اداره آگاهی برسانند. آنجا بود که زن جوان به دزدی متهم شد. او که ابتدا وانمود می‌کرد از این تهمت بسیار رنجیده است، بالاخره به سرقت اعتراف کرد و گفت: «برای این که صحنه‌سازی کنم، همه خانه را به هم ریختم.»

برادر متهم که بشدت عصبانی بود، سر خواهرش دادی کشید و از اتاق بیرون رفت، اما بعد از چند دقیقه برگشت و به افسر پرونده گفت: «از خواهرم شکایتی ندارم. هر چه باشد او خواهرم است و نمی‌خواهم زندان بیفتد برای دادن رضایت چه کار باید بکنم.»

خواهرتان امشب در بازداشت می‌ماند. شما فردا صبح به دادسرا بروید، بازپرس تصمیم خواهد گرفت. این کارها از اختیار من خارج است. ضمناً از سرگرد مشفق هم تشکر کنید. او بود که معما را حل کرد و به من گفت دزدی کار کیست.

شما خواننده محترم برای ما به شماره ۰۱۱۲۲۴۰۰ پیامک بزنید و بنویسید کارآگاه چگونه متوجه شد سرقت کار خواهر مالباخته است.

پاسخ معما شماره قبل: زن همسایه ادعا کرد با تلفن پشت در خانه مقتول رفت، بنابراین او از تلفن بی‌سیم استفاده کرده در حالی که آن زمان برق قطع بود و تلفن بی‌سیم کار نمی‌کرد.

خودش باشد، اما چرا خانه را این قدر به هم ریخته است؟» زن جواب داد: «دنبال سرویس برلیان می‌گشتم، اما پیدایش نکرده.»

مالباخته گفت: «واقعا شانس آوردم. سرویس امانت بود. آن را دیشب یکی از دوستانم که می‌خواست به مسافرت برود، امانت به من سپرد.»

خواهر مالباخته آهی کشید و گفت: «من از دیشب در خانه بودم فقط دو ساعت بیرون رفتم که این اتفاق افتاد. اگر وقت دکتر نداشتم، اصلاً بیرون نمی‌رفتم.»

مشفق دستش را روی شانه همسایه‌اش گذاشت و به او گفت: «اصلاً نگران نباش. خدا را شکر ضرر زیادی وارد نشده، دزد را هم همین امشب می‌گیرند.»

مشفق به سمت همکار قدیمی اش رفت و در گوش او چیزی گفت. قرار شد همان شب برای دستگیری برادرزاده مالباخته دست به کار شوند، اما پسر جوان وقتی بازداشت شد، اتهام سرقت را انکار کرد.

درست است که من معتاد هستم، اما دزدی نکردم. او هیچ مدرکی نداشت که ثابت کند زمان حادثه در خانه عمویش نبوده با این حال افسر پرونده زیاد سخت نگرفت و او را فقط به دلیل

سرگرد مشفق خسته و کوفته داشت به خانه برمی‌گشت که دید خودروی پلیس جلوی در است. تعجب کرد، تا پیش از این سابقه نداشت در محله‌شان اتفاق خاصی بیفتد. جلورفت و از یکی از همسایه‌ها ماجرا را پرسید. به واحد طبقه پنجم دستبرد زده بودند. کارآگاه با این که اصلاً حوصله نداشت، در عالم همسایگی وظیفه خودش دید به مالباخته سری بزند. وقتی به طبقه پنجم رسید، دید افسری که از اداره مبارزه با سرقت منزل آمده، یکی از دوستان قدیمی اش است. چند دقیقه‌ای به حال و احوال پرسیدند گذشت و بعد مشفق ماجرا را پرسید. ظاهر او نبود صاحبخانه فردی قفل در را شکسته، وارد خانه شده و همه جا را به هم ریخته بود.

مالباخته که می‌دانست مشفق از کارآگاهان قدیمی است، جلورفت تا از او کمک بخواهد. سرگرد پرسید: «حالا از خانوات چی برده‌اند؟» فقط ۲۰۰ هزار تومان پول نقد که روی میز آشپزخانه بود.

مشفق نگاهی به خانه انداخت. همه جا کاملاً به هم ریخته بود، انگار زلزله‌ای هفت ریشتری آمده و همه چیز را زیر و رو کرده است. مالباخته به کارآگاه گفت: «به برادرزاده‌ام مشکوک هستم. او معتاد به شیشه است و احتمالاً سرقت کار اوست.»

خواهر مالباخته که در محل حضور داشت، حرف برادرش را تأیید کرد. کارآگاه هم سری تکان داد و گفت: «به احتمال زیاد باید کار

مردی در خواب، سقف خانه‌اش را رنگ کرد

سندرم «زیبای خفته» زندگی مرد انگلیسی را با مشکل مواجه کرده است



■ مترجم: سارا لقایی

یک ماه کامل می‌خوابند. قبل از این که به دوره‌های طولانی خواب برونند، علائمی شبیه آنفلوآنزا دارند.

مبتلایان در دوره‌های خوابشان بیش از حد غذا می‌خورند، دچار توه می‌شوند و رفتارهای بی‌پرده و ناپه‌نجان دارند. استیو که اهل اورتن همشایر است، می‌گوید مدت‌هاست از مشکلات زیادی رنج می‌برد، اما نمی‌دانست بیمار است و تشخیص این بیماری برایش تسکین بزرگی بود.

او ادامه می‌دهد: این موضوع برای همسرم دورین بسیار پریشان‌کننده بود. مثلاً او می‌گفت این همه غذا برای چه درست کرده‌ای اما من چیزی به یاد نمی‌آوردم. دورین جعبه‌های خالی شکلات را پیدا می‌کرد و من نمی‌دانستم با شکلات‌ها چکار کرده‌ام.

این مرد که تکنیسین دستگاه‌های چاپ است، می‌گوید موفق شده با مدیتیشن کنترل زندگی‌اش را در دست بگیرد و شغلش را حفظ کند: «من توانستم از طریق افزایش آگاهی درباره این بیماری، اطرفیانم را با شرایط آشنا کنم هر چند پسرانم که اکنون بزرگ شده‌اند، با این شرایط کنار نمی‌آمدند. تشخیص این بیماری تفاوت بزرگی در زندگی من ایجاد کرد و

وسط خانه گذاشت و کار سخت نقاشی با دست را آغاز کرد اما ماجرا به اینجا ختم نشد. او سپس تصمیم گرفت برای دو فرزندش غذایی خوشمزه تهیه کند. او پیش از بیدار شدن، غذا را پخته بود.

استیو می‌گوید: وقتی بیدار شدم تعجب کردم. نمی‌دانستم چه کسی سقف را رنگ کرده و چه کسی غذا پخته است؟ هیچ چیز را به یاد نمی‌آوردم. چون غیر از من کسی در خانه نبود، فهمیدم خودم این کارها را انجام داده‌ام. هیچ وقت کارهایی را که در خواب انجام می‌دهم، به یاد نمی‌آورم.

او ادامه می‌دهد: یک بار دیگر هم در خواب روی چهارپایه و مشغول نقاشی بودم که در یک لحظه همسرم آمد و چهارپایه را گرفت. داشتم دکور خانه را خراب می‌کردم که از خواب بیدار شدم.

چاپمن در یکی از دوره‌های خوابش به مدت ۶۰ ساعت خواب بود. او می‌گوید: وقتی خواب هستم، خیلی شکلات می‌خورم. بار اول یک دو جین شکلات خورده بودم و فقط وقتی متوجه این موضوع شدم که جعبه‌های خالی شکلات را دیدم. همه‌اش کار اختلال «زیبای خفته» است. مبتلایان به این سندرم که بیشتر مرد هستند، گاهی

مردی که به نوعی اختلال نادر دچار است، در خوابی که ۶۰ ساعت طول کشید، سقف خانه‌اش را رنگ کرد و چند وعده نیز غذا پخت. این اتفاق شگفت‌انگیز تعجب همه را برانگیخته است.

استیو چاپمن، مرد پنجاه و هفت ساله انگلیسی به سندرمی موسوم به «زیبای خفته» مبتلاست. این بیماری KLS یا کلین لوین نیز نامیده می‌شود و از هر یک میلیون نفر، یک فرد به آن مبتلا می‌شود.

مبتلایان به این بیماری ممکن است یک ماه کامل بخوابند. چاپمن نشانه‌های این بیماری را به مدت ۳۳ سال داشته اما نمی‌تواند هیچ کدام از کارهایی را که در دوره‌های طولانی خوابش انجام داده است، به یاد بیاورد. گاهی آثاری از کارهایی که او در خواب انجام می‌دهد، باقی می‌ماند و او متوجه می‌شود خوابش کاملاً به بطالت نگذشته است.

برای بیشتر افراد رنگ کردن در دیوار کاری کسل‌کننده است، اما استیو بدون این که پلک بزند، این کار را با دقت تمام در خواب انجام داده است. او در طول یکی از دوره‌های خوابش چهارپایه‌ای را

فهمیدم همه این اتفاقات چرا می‌افتد. یکی از اعضای انجمن KLS بریتانیا در این باره گفته است: این بیماری برای مبتلایانش بسیار رنج‌آور است. هر اندازه آگاهی درباره این بیماری بیشتر شود، زندگی مبتلایان راحت‌تر خواهد شد.

منبع: دیلی میل

آزار بیمار در مرکز درمانی

پرونده رفتار بد با مرد بیمار، در انگلیس جنجال به پا کرد



تصویری از بیمارستان جنجالی

حالش هر روز وخیم‌تر می‌شد و مانگرانش بودیم. وقتی به ملاقات او می‌رفتیم، بوی بدی می‌داد، چون کارکنان به وضع بهداشت او رسیدگی نمی‌کردند. او را تمیز نمی‌کردند. حمام نمی‌بردند. دندان‌هایش را مسواک نمی‌زدند و پوشک او را عوض نمی‌کردند.

من بارها تذکر دادم اما هیچ نتیجه‌ای نداشت و کسی به حرف من گوش نمی‌داد. من هم تصمیم گرفتم فیلم بگیرم و از مقامات دیگر درخواست کمک کنم. بار آخری که به دیدار شوهرم رفتم، مدت شش هفته بود حمام نشده بود.»

گرنه چهار ماه در این بیمارستان بستری بود و همسرش می‌گوید در این مدت نگرانی‌های خود را بارها با مسئولان بیمارستان در میان گذاشته ولی هیچ کس پاسخ مشخصی به او نداده بود.

خانواده کلارک اکنون ۲۶ شکایت علیه دست‌اندرکاران بیمارستان و مسئولان خدمات اجتماعی طرح کرده‌اند. آقای کلارک به بخش دیگری منتقل شده و شکایت‌های او در دادگاه رسیدگی می‌شود.

سخنگوی بیمارستان درباره این واقعه گفت: «ما نیز در مورد آنچه در فیلم دیدیم، در شوک هستیم. نوامبر گذشته پس از طرح شکایت این خانواده، سه نفر از کارکنان بیمارستان از کار خود تعلیق شدند. ما با خانواده بیمار تماس گرفتیم و ابراز همدردی کردیم. یکی از این سه نفر، تحت پیگرد قانونی قرار گرفته است.

پلیس اعلام کرده از میان ۲۶ شکایت مطرح به ۲۲ شکایت رسیدگی شده و تحقیقات درباره سایر شکایت‌ها ادامه دارد.

منبع: دیلی میل

کلارک که یک متخصص آی.تی است، سال گذشته بر اثر سکته در محل کارش دچار آسیب مغزی شد. او پیش از آن که به بیمارستان سوناکس در کنت فرستاده شود، در دو بیمارستان معالجه شده بود اما در این بیمارستان حال او روز به روز بدتر می‌شد.

همسرش می‌گوید: «او افسرده شده بود و

پرونده آزار یک بیمار در بیمارستان جنجالی به پا کرد. در فیلم ضبط شده از وضع یک بیمار آسیب مغزی در بیمارستان سوناکس انگلیس، مشخص شد کادر پزشکی نسبت به او بی‌توجهی و رفتارهای غیرانسانی داشته‌اند.

این فیلم پس از آن که بیمار درباره رفتارهای ناشایست کادر پزشکی به همسرش شکایت کرد، به صورت پنهانی توسط او ضبط و سپس پخش شد. همسر بیمار ابتدا این فیلم را به پلیس نشان داد و پلیس با مراجعه به بیمارستان، از پزشکان خواست بیمار را به بخش دیگری منتقل کنند.

در این فیلم مشاهده می‌شود یکی از کارکنان بیمارستان لوله غذای بیمار را با یک خودکار تمیز می‌کند. یکی دیگر از پرستاران به او نوشیدنی می‌دهد، در حالی که به او رژیم غذایی سختی داده شده و نباید یک ماه هیچ غذایی از طریق دهان به او برسد. این بیمار در فیلم در حالی که کمک می‌خواهد، می‌گوید «اینجا دارم می‌میرم». پوشک‌های او به مدت طولانی عوض نمی‌شد و او در وضع بدی به سر می‌برد. یکی از سخنگویان بیمارستان گفته محتویات این فیلم تکان‌دهنده و باورنکردنی است.

«بینی»، همسر گرنه کلارک، مردی که از آسیب مغزی رنج می‌برد، بعد از شنیدن گلایه‌های شوهرش از بدرفتاری در بیمارستان، تصمیم به فیلمبرداری پنهانی گرفت. بیمار بعد از خونریزی مغزی، کنترل طرف چپ بدنش را به طور کامل از

راز گشایی از ۲ جنایت پیچیده

عاملان قتل‌ها در جریان تحقیقات چند ساله کارآگاهان دستگیر شدند

مرجان رضایی کارآگاهان جنایی بعد از تحقیقات گسترده بود، توانستند متهمان را شناسایی و دستگیر کنند. در ارتباط با دو قتل که سال‌ها قبل به وقوع پیوسته یکی از این قتل‌ها چهار سال پیش به دلیل جنایت دوم سه سال پیش با انگیزه انتقامجویی کارآگاهان میان جویندگان گنج رقم خورده و صورت گرفته بود.

انتقام مرگبار

«او پدرم را کشته بود. باید انتقام می‌گرفتم.» مرد جوان این را می‌گوید و سکوت می‌کند. او با اجیر کردن دو مرد، به جنایتی هولناک دست زد و یکی از همشهریان را به قتل رساند. او پس از جنایت متواری شد، اما سه سال بعد زمانی که با هویت جعلی به اتهام سرقت به دام افتاده بود، توسط کارآگاهان جنایی یزد شناسایی شد. او اسط سال ۸۹ خبر کشف جسد مردی افغان در منطقه کوره‌های آجرپزی به پلیس آگاهی استان یزد گزارش شد. ماموران با حضور در محل، با یک گونی مواجه شدند که داخل آن جنازه مردی حدود بیست و پنج ساله قرار داشت. طبق نظر متخصصان پزشکی قانونی، مقتول با ضربات جسمی سنگین به قتل رسیده بود. تحقیقات میدانی نشان می‌داد عامل جنایت مردی به نام آزاد است. مرد جوانی که شاهد جنایت بود، به پلیس گفت: «ساعتی قبل دو مرد در حالی که گونی را پشت موتورشان گذاشته بودند، به سمت کوره‌های آجرپزی آمدند. گونی تکان می‌خورد و باتوجه به سنگینی آن به نظر می‌رسید داخل آن فردی قرار دارد. آنها نزدیکی کوره‌ها ننگه داشتند و مرد دیگری که او را قبل می‌شناختم و آزاد نام دارد، به طرفشان رفت. او با سنگ به گونی چند ضربه زد. بعد هم آنها با رها کردن جنازه، سوار موتورسیکلت شدند و بسرعت فرار کردند.»

در ادامه با به دست آمدن هویت مقتول به نام نظیر، در بازجویی از خانواده او مشخص شد یکی از اقوام نظیر از پسران کینه به دل گرفته و در واقع انگیزه جنایت، خصوصاً متنی قدیمی است. نتایج تحقیقات نشان می‌داد نظیر مدتی قبل در پی درگیری با پدر آزاد، او را به قتل رسانده بود. سرهنگ خالقی، رئیس پلیس آگاهی استان یزد درباره این پرونده می‌گوید: «باتوجه به اظهارات شاهدان و بررسی‌های صورت گرفته، هویت متهم اصلی و عکس او به دست آمد. آزاد ۲۸ ساله با انگیزه انتقام دست به جنایت زده و بلافاصله پس از قتل از شهر یزد متواری شده بود. مشخصات آزاد در سیستم اطلاعاتی پلیس ثبت شد، اما هیچ ردی از متهم به دست نیامد تا این که سه سال پس از جنایت، کارآگاهان جنایی حدود ۱۵ روز قبل مطلع شدند مردی با مشخصات قاتل فراری در یکی از شهرستان‌های یزد دستگیر شده است. این مرد که خود را با هویت جعلی معرفی کرده، به جرم سرقت بازداشت شده بود، اما باتوجه به مدارک موجود در سیستم اطلاعاتی پلیس، هویت اصلی متهم شناسایی شد. متهم پس از انتقال به اداره آگاهی، باتوجه به مدارک موجود و اظهارات شاهدان پرونده، به جنایت اعتراف کرد.»

آزاد در بازجویی به پلیس گفت: «کارگر ساختمانی هستم و سال‌هاست به ایران آمده‌ام. چند سال قبل نظیر (مقتول) پدرم را در شهرستان خاش با سلاح به قتل رساند و فراری شد. به همین دلیل از او کینه به دل گرفتم و درصدد انتقامگیری بودم، اما نمی‌دانستم او کجاست. پس از مدتی از طریق یکی از دوستانم باخبر شدم در شهرستان یزد مشغول کار است. بلافاصله به یزد آمدم و پس از این که او را پیدا کردم، با همدستی دو نفر که آنها را اجیر کرده بودم قاتل پدرم را به سزای اعمالش رساندم. نظیر باید تاوان کاری را که کرده بود، پس می‌داد.»

مرد جوان پس از اعتراف به جنایت، با دستور مقام قضایی به زندان منتقل شد.

در جستجوی عتیقه

شدند و از آنجا که در شهرستان‌های دیگری ساکن بودند، با اخذ نیابت قضایی از بازپرس پرونده، بازداشت شدند.»

متهمان که با گذشت سال‌ها از جنایت تصور می‌کردند آب‌ها از آسیاب افتاده است، وقتی بازداشت شدند، در مواجهه با مدارک پلیسی چاره‌ای جز اعتراف نداشتند. یکی از متهمان درباره قتل پدرم گفت: «ما چهار دوست بودیم که تصمیم گرفتیم برای رسیدن به ثروت، سراغ دینه‌ها و زیرخاکی‌ها برویم. برای این کار وسایل و تجهیزات کامل تهیه کردیم و با شناسایی محل‌هایی که ممکن بود در آن زیرخاکی کشف شود، به کندن و کاوش پرداختیم. در این مدت چند زیرخاکی هم به دست آوردیم، اما پدرم در یکی از این کشف‌ها سر ما کلاه گذاشت. وقتی از ماجرا باخبر شدیم، تصمیم گرفتیم از او انتقام بگیریم. به همین دلیل او را به بهانه کشف زیرخاکی به محلی خلوت کشانیدیم و وقتی او در حال کندن زمین بود، با چاقو به او ضربه زدیم. سپس بدن نیمه‌جان را داخل ماشین گذاشتیم، اما او در میان راه خودش را از ماشین به بیرون پرتاب کرد تا از چنگ ما نجات یابد. ما هم با تبر ضربه دیگری به او زدیم و جسدش را در رودخانه‌ای دور از محل جنایت انداختیم تا پلیس به ما شک نکند. بعد از قتل همه دچار عذاب وجدان شدیم و مصطفی که بیشتر از ما از این جنایت پشیمان بود، نتوانست تحمل کند و خودکشی کرد.»

متهمان پس از اعتراف به جنایت با قرار بازداشت موقت روانه زندان شدند و رسیدگی به پرونده آنها ادامه دارد.

«او را به قتل رسانده و جسدش را در رودخانه انداختیم.» این قسمتی از اظهارات متهمانی است که چهار سال قبل دست به جنایت زده‌اند. متهمان پس از قتل برای آن که هیچ ردی از خود به جا نگذارند، جسد را به رودخانه انداختند. با آن که هیچ سرنخی از قاتلان در دست نبود، آنها با تلاش کارآگاهان جنایی استان مازندران سرانجام به دام افتادند.

مرد جوانی روز هفتم بهمن سال ۸۸ با مرکز فوریت‌های پلیسی ۱۱۰ تماس گرفت و از کشف جسدی کنار رودخانه‌ای در فرح‌آباد (روستایی از توابع شهرستان ساری) خبر داد. ماموران پس از حضور در محل حادثه با جسد مردی حدود سی ساله روبه‌رو شدند. جسد داخل رودخانه افتاده و جریان آب، آن را به کناره‌های رود کشانده بود. مدارک شناسایی مقتول از جیب او پیدا و مشخص شد، جنازه متعلق به مردی سی و یک ساله به نام پدرام است. مرد جوانی که جسد را پیدا کرده بود، به پلیس گفت: «همراه خانواده‌ام کنار رودخانه آمده بودیم که متوجه شیئی میان تخته سنگ‌ها شدم و به طرف آن رفتم. باورم نمی‌شد آنچه می‌بینم درست است. مردی آنجا افتاده بود. بسرعت به طرفش رفتم تا به او کمک کنم، اما مرد جوان مرده بود.»

متخصصان پزشکی قانونی بعد از معاینه‌های اولیه اعلام کردند پدرام با ضربات جسمی نوک تیز و برنده به قتل رسیده است و عامل یا عاملان جنایت پس از قتل، جسد را به رودخانه انداخته‌اند و مرگ او ربطی به افتادن در آب ندارد. در بررسی‌های میدانی، هیچ ردی و سرنخی از متهمان پرونده به دست نیامد.

کارآگاهان در ادامه تحقیقات سراغ خانواده مقتول رفتند. یکی از اعضای خانواده پدرام گفت: «پدرام دیروز از خانه خارج شد و دیگر برنگشت، اما چون گاهی وقت‌ها به دلیل مشکلات کاری به خانه نمی‌آمد، زیاد نگران نشدیم و فکر کردیم پس از اتمام کارش، برمی‌گردد. پدرام با شخص خاصی اختلاف عمیقی نداشت، اما چند وقتی بود از تماس هایش می‌شد فهمید که با مردی به نام مصطفی مشکل پیدا کرده است.»

تحقیق در این باره ادامه یافت و کارآگاهان جنایی در بررسی‌های خود دریافتند مقتول با مصطفی اختلاف مالی داشته است.

به همین دلیل مصطفی

بازداشت و به اداره آگاهی منتقل شد. متهم

جوان منکر جنایت بود و می‌گفت زمان قتل در محل دیگری حضور داشت. رئیس پلیس آگاهی استان مازندران در این زمینه می‌گوید: «او منکر قتل بود و دلایل زیادی برای انکار جنایت می‌آورد، اما پلیس با مدارک و مستندات قانع‌کننده، ثابت کرد دلایل او واهی است. در نهایت متهم قبول کرد دروغ می‌گوید، اما هیچ حرفی از جنایت نزد و یازده بهمن همان سال به دلیل عذاب وجدان، در بازداشتگاه به زندگی‌اش پایان داد.»

سرهنگ عظیمی ادامه می‌دهد: «با مرگ تنها متهم پرونده، پلیس در بن بست قرار گرفت. با این حال تحقیقات از آشنایان مصطفی و دوستان مشترک او و مقتول آغاز شد، اما به نتیجه‌ای نرسیدیم تا این که چهار سال پس از جنایت، دو متهم دیگر این پرونده شناسایی



کمین زورگیران برای مرد راننده

سارقان با تصور مرگ طعمه‌شان، او را در بیابان رها و فرار کردند

لیلا حسین زاده

او را بکشید

یکی از سارقان پس از زخمی کردن رضا، به دوستانش گفت: «این مرد ما را شناسایی کرده و بهتر است او را بکشیم.» سپس هر سه نفر با چاقو به قصد کشتن به او ضربه زدند. فراهانی می‌گوید: «جای ضربه‌ها روی بدن دامادمان نشان می‌داد، آنها بخوبی آناتومی بدن را می‌شناختند و می‌دانستند نقاط حساس بدن کجاست و دقیقاً به همان نقاط ضربه زده بودند. سارقان پس از زدن ضربه‌ها، با این تصور که رضا کشته شده است، لگدی به او زدند و رفتند.»

ضاریان سراغ خودروی رضارفتند و با بیرون کشیدن سیم‌ها، تلاش کردند آن را روشن کنند اما موفق نشدند و همان‌جا رهاش کردند. رضا که هنوز زنده بود، بعد از رفتن سارقان، چند بار با صدای بلند فریاد کشید تا بلکه کسی به کمک او بیاید. در همین حین چوپانی که همان‌جا حوالی بود، صدای او را شنید و مرد جوان را در حالی که خونریزی داشت، پیدا کرد. مرد چوپان از روی مدارک شناسایی وی که روی زمین افتاده بود با شماره تماسی که متعلق به خواهر همسرش بود، تماس گرفت. زن جوان گوشی را که برداشت، چوپان از او پرسید: «مردی را به نام رضا می‌شناسید؟»

زن جوان که شک کرده بود، از چوپان خواست نشانه‌های بیشتری بدهد. چوپان علائم ظاهری او را توضیح داد، اما زن که هنوز مطمئن نشده بود، از چوپان خواست تا بگوید روی کارت شناسایی چه نامی نوشته شده است. چوپان نام خانوادگی مرد مجروح را خواند و زن با شنیدن نام شوهر خواهرش مطمئن شد اتفاقی برای او افتاده و از چوپان پرسید رضا را کجا پیدا کرده است. زن جوان بعد از پایان این مکالمه، با برادرش در اورژانس تماس گرفت و به او گفت: «یک نفر با من تماس گرفته و گفته اتفاقی برای رضا افتاده است.»

زن جوان شماره چوپان را به برادرش داد و از او خواست تا با این مرد تماس بگیرد و ماجرا را جویا شود. فراهانی در تماس با مرد چوپان، خودش را برادر رضا معرفی کرد و از او خواست تا نشانی منطقه‌ای را که مرد مجروح را پیدا کرده است، بدهد اما چوپان که ترسیده بود، به تصور این که فراهانی، مأمور پلیس است و احتمال دارد برای او در دسر دست کند، از دادن نشانی خودداری کرد. فراهانی توضیح می‌دهد: «بسرعت با فرماندهی مرکز بی سیم اورژانس قم تماس گرفتم و از همکارانم خواستم تا با چوپان تماس بگیرند و از او بخواهند جاییش را به آنها بگویند. دوستانم هم با همان شماره تماس گرفتند و چوپان آدرس را داد.»

امدادگران اورژانس پایگاه عوارض تهران پس از هماهنگی به سمت محل وقوع حادثه حرکت کردند. چوپان تا وقتی آمبولانس از راه برسد، کنار رضا ماند. پس از مدتی خودروی امدادی از راه رسید و مأموران اورژانس بر بالین مرد مجروح حاضر شدند. وضع جسمی رضا وخیم بود. مأموران او را روی برانکار گذاشتند و به اولین مرکز درمانی یعنی بیمارستان هفت تیر تهران منتقل کردند. پزشکان با توجه به شدت خونریزی رضا، او را به اتاق عمل بردند و پس از جراحی به بخش مراقبت‌های ویژه منتقل کردند و او چند روزی در این بخش بستری شد. پس از طی این مدت با هماهنگی‌هایی که فراهانی انجام داد، رضا با یک آمبولانس ویژه به بیمارستان قم منتقل شد و پس از بهبود نسبی، او را در شرایطی به خانه بردند که پاهایش فلج شده بود.

نظر کارشناس

فرهاد عمادی، حقوقدان درباره این پرونده می‌گوید: «در قانون مواد زیادی به بحث سرقت اختصاص دارد و برای هر نوع دزدی، مجازاتی تعیین شده است. در این مورد سارقان با توسل به زور و خشونت، دست به سرقت زده و به همین سبب مشمول تشدید مجازات می‌شوند. علاوه بر این متهمان ایراد ضرب و جرح عمدی را نیز در پرونده خود دارند که آن هم اتهامی جداگانه است و باید با توجه به نظر پزشکی قانونی، میزان صدمات مشخص و مبلغ دیه تعیین شود. با این حال ایراد ضرب و جرح عمدی، مجازات حبس را نیز به دنبال دارد. همچنین اگر مشخص شود این سارقان افراد دیگری را هم به همین شیوه طعمه قرار داده‌اند، باز هم مجازاتشان به دلیل تعدد جرم شدیدتر می‌شود، اما درباره پسر دوازده ساله باید گفت چنانچه ثابت شود او با قصد و نیت، راننده خودرو را فریب داده و به دام سارقان کشانده، به دلیل این که زیر سن قانونی است، مسئولیت کیفری نداشته و شرایط خاص خودش را دارد، البته به شرط آن که تخمین ۱۲ سال درباره او درست باشد.»

نقد، او را با ضربات چاقو مجروح و به حال خود رها کردند. متهمان هنوز شناسایی نشده‌اند و تحقیقات برای دستگیری آنها ادامه دارد.

سه سارق ناشناس هفته پیش در محور تهران - قم با طعمه قرار دادن پسر بچه‌ای حدود دوازده ساله، یک مرد قمی را به بیابان‌های خلوت اطراف آزادراه کشاندند و پس از سرقت ۴۰۰ هزار تومان پول

و او را رسیدند، پسر به جای پیاده شدن، دوباره به مرد راننده گفت: «اینجا یک زیر گذر دارد. اگر ممکن است از زیر گذر رد کن.» رضا او را رد کرد و به محض عبور از زیر گذر، پسر بچه گفت خانه‌شان همان‌جا است. به محض



این که مرد راننده پایش را روی ترمز گذاشت، ناگهان سه مرد ناشناس با سرعت درهای عقب خودرو را باز کردند و سوار شدند.

یکی از آنها چاقویی روی گردن رضا گذاشت و از او خواست به سمت بیابان‌های و او را حرکت کند. سارقان مرد راننده را به منطقه بسیار خلوتی بردند و وقتی مطمئن شدند کسی تعقیب‌شان نکرده، از او خواستند خودرو را متوقف کند و پیاده شود. بعد از این که آنها چند متری را طی کردند از مرد میانسال پرسیدند چه چیزی همراهش دارد؟ رضا غیر از ۴۰۰ هزار تومان پول نقد و مدارک شناسایی، چیز دیگری همراه نداشت. او برای نجات جانش به سارقان گفت: «هر چه می‌خواهید بردارید و بگذارید بروم. من زن و بچه دارم.»

سارقان پول نقد را برداشتند و رضا را بشدت کتک زدند. آنها از او سوئیچ پراید را هم خواستند، اما مرد راننده گفت سوئیچ دستش نیست. ظاهراً در همان مسافت کوتاهی که طی کرده بودند سوئیچ از جیبش افتاده و گم شده بود، اما سارقان از شنیدن این حرف عصبانی شدند و با چاقو ضربات متعددی عمیقی به او وارد کردند.

باید تحقیق و معلوم شود چند نفر دیگر با همین شگرد در محور تهران - قم که مسیر رفت و آمد به ۱۷ استان کشور است، هدف حمله چنین سارقانی قرار گرفته‌اند؟ پلیس قم که بتازگی تحقیق روی این پرونده را آغاز کرده، هنوز موفق به شناسایی سارقان نشده است و تلاش برای دستگیری آنها ادامه دارد.

طعمه‌ای در مسیر

حادثه از زمانی کلید خورد که قرار شد مرد چهل و دو ساله با خودروی پرایدش، یکی از اقوامشان را به فرودگاه مهرآباد تهران برساند. پس از این که همراهش را به فرودگاه رساند، به سمت قم حرکت کرد تا در یک مراسم عزاداری شرکت کند. او در نزدیکی، و او را، در محور تهران به قم بود که از دور چشمش به پسر بچه‌ای افتاد که کنار اتوبان ایستاده بود و ظاهر امر نشان می‌داد منتظر خودرویی است. برادرزن رضا به نام فراهانی که خودش معاون اورژانس قم است، درباره این واقعه می‌گوید: «رضا به من گفت همین طور که حرکت می‌کرد، کنار اتوبان پسر بچه‌ای را دید که سر تا پا مشکی پوشیده و یک ظرف یکبار مصرف غذا هم دستش بود. رضا با خودش گفت بچه‌ای با این سن و سال اینجا چه کار می‌کند؟ من که دارم مسیر خودم را می‌روم، او را هم سوار می‌کنم و می‌رسانم.»

رضا بی آن که فکر کند ممکن است پسر بچه طعمه باشد، جلوی پای او ترمز کرد و شیشه خودرو را پایین داد. پسرک جلو آمد و با التماس به او گفت: «خانه‌مان و او را است. خواهش می‌کنم مرا به آنجا برسان. وسیله بگیرم نمی‌آید.» مرد قمی برای این که پسر بچه به تاریکی هوا نخورد و شب بیرون نماند، او را سوار خودرویش کرد. پسرک جلو و کنار دست او نشست. وقتی به



درخواست رسیدگی

فراهانی ادامه می‌دهد: «با این که دو سه هفته از حمله به رضا گذشته، سارقان هنوز دستگیر نشده‌اند. پلیس آگاهی قم وارد عمل شده و با کمک رضا از متهمان چهره‌نگاری کرده است.»

جزئیاتی تازه از پرونده پلیس آدمخوار

مامور پلیس مدعی است به خواست مقتول او را کشته است

■ مترجم: سارا لقای



عکس از پلیس آلمان

پلیس درباره پرونده تازه گفته است: قاتل و مقتول پیش از این که همدیگر را ملاقات کنند، تماس های بسیاری از طریق پیامک، چت، ایمیل و تلفن داشتند و روابطی صمیمی میان آنها برقرار بود به طوری که اغلب ساعات شبانه روز با هم تماس داشتند.

مقامات اعلام کرده اند در مراحل اولیه تحقیق هستند و جزئیات در مراحل بعدی منتشر خواهد شد. سخنگوی پلیس در این باره گفت: اکنون نمی توانم درباره انگیزه احتمالی متهم برای قتل اطلاعات بیشتری بدهم. تحقیقات در همه زمینه ها ادامه دارد و تا پیش از آن نمی توان اظهار نظری قطعی کرد، اما آنچه مسلم است این که مقتول و قاتل درباره کیفیت این اتفاق با یکدیگر گفت و گو کرده بودند. متهم گفته هیچ انگیزه ای برای جنایت نداشته و فقط به خواست مقتول دست به چنین کاری زده و هیچ یک از اعضای بدن مقتول را نخورده است، اما با توجه به گم شدن بخش هایی از جسد، ما در حال جستجوی بیشتر در این خصوص هستیم.

مطبوعات آلمان گزارش کردند دتلو از همسر خود که او هم یک مامور پلیس در بخش جنایی است، جدا شده و پس از آن رابطه ای غیر متعارف را آغاز کرده بود. پلیس گفته این ماجرا نشان می دهد تخیلات فاسد مردم چطور می تواند از طریق اینترنت براحتی به هم برسد و فاجعه بار بیآورد.

منبع: دیلی میل

مقتول هستند. قاتل گفته است مقتول آرزو داشت به این شکل کشته شود و او هم این لطف را در حقش کرد. دتلو تاکنون اتهام آدمخواری را قبول نکرده است. این پرونده، مشابه ماجرای قاتلی به نام آرمن میوز است. میوز سال ۲۰۰۲ به اتهام قتل و خوردن یک برنامه نویسی رایانه در برلین بازداشت شد. در آن ماجرا هم مقتول آرزو داشت روزی خورده شود. قاتل در آن پرونده انگیزه اصلی را برای قتل، برآورده کردن آرزوی مقتول عنوان کرده بود. ماجرای این برنامه نویسی سر و صدای زیادی در آلمان به پا کرد و قاتل او به مجازات حبس محکوم شد.

خانه خود را که باقیمانده جسد را در آن دفن کرده بود، به ماموران نشان داد. مقتول پنجاه و نه ساله که نامش فاش نشده است، ۲۵۰ مایل (با اتوبوس) طی کرده بود تا به محل قرار با دوست اینترنتی اش برسد. دو روز بعد از گم شدن این مرد، شاهدان به کارآگاهانی که در جستجوی او بودند، گفتند او از جوانی درباره کشته و خورده شدن توسط یک انسان خیالپردازی می کرد. بنا به اعلام پلیس، قتل حدود یک ماه پس از ملاقات مجازی قاتل و مقتول در یک چت روم اتفاق افتاد. کارآگاهان اکنون در جستجوی سایر اعضای بدن

جزئیات تازه ای از پرونده یک مامور پلیس آلمان - که به آدمخواری متهم شده - فاش شده است. این مامور پلیس که نامش دتلو اعلام شده، گفته در زندگی اش بیشتر از هر چیزی به آدمخواری فکر می کند. دتلو پس از آن بازداشت شد که تکه های جسدی که خورده بود، در یک زمین خصوصی کشف شد. کارآگاهان در حال جستجو هستند تا سایر اعضای بدن قربانی را پیدا کنند.

آشنایی قاتل و مقتول از طریق اینترنت و در وبسایتی صورت گرفت که گفته می شود درباره انواع عجیب و غریب گوشت در آن بحث و گفت و گو می شود. این دو در گفت و گوی اینترنتی درباره کشتن و خوردن آدم ها صحبت های زیادی رد و بدل کرده بودند. پلیس گفته مقتول پنجاه و نه ساله شکنجه شده و سپس به قتل رسیده و جنازه اش مثله و تکه هایی از آن احتمالاً خورده شده است.

متهم در بخش تحلیل اسناد و مدارک دستنویس اداره پلیس مشغول کار بود. او در بازجویی به کارآگاهان گفت چند ساعت بعد از این که مقتول را دید، او را با چاقو به قتل رساند. وی توضیح داد ضربه اصلی را به گلوئی مقتول وارد کرد و آن را برید. او سپس جسد را به تکه های کوچک تقسیم کرد. متهم در جریان تحقیقات قسمت هایی از باغ

مرگ نوزاد به دلیل اهمال مامور اورژانس

کودک ۹ ماهه در یک مهد کودک بر اثر خفگی جان باخت



مرگ کودک ۹ ماهه انگلیسی که در شیرخوارگاه دچار حمله تنفسی و خفه شده است، خبر ساز شد. مامور اورژانس متهم شده در رسیدگی به وضع نوزاد اهمال کرده و مرگ او را رقم زده است. این ماجرا به جنجالی تبدیل شده که ضعف سیستم خدمات رسانی را مورد انتقاد قرار داده است.

میلی نام دختر ۹ ماهه ای است که قربانی کوتاهی مامور اورژانس شده است. دادگاه در حال رسیدگی به پرونده و یافتن مقصران مرگ این نوزاد است. میلی که در یک مهد کودک خصوصی نگهداری می شد، روز حادثه بعد از خوردن یک تکه کیک دچار مشکلات تنفسی شد. مسئولان مهد کودک با اورژانس تماس گرفتند و گفتند او بشدت سرفه می کند و بسختی نفس می کشد و کمی هم کبود شده است.

اپراتور اورژانس بخشی از صحبت ها را که به کبود شدن کودک مربوط بود، بدرستی نشنید و با بی حوصلگی، چند سوال مطرح کرد و سپس به مسئولان مهد کودک گفت: «دیگر به من اطلاعات ندهید. الان آمبولانس را می فرستم.»

اپراتور اورژانس مطابق مقررات باید روی خط می ماند و وضع نوزاد را لحظه به لحظه کنترل می کرد. او در دفاعیه خود گفته است: «من دو اشتباه مرتکب شدم. زمانی که مسئولان مهد کودک گفتند او کبود شده، من این قسمت را روی برگه وضع بیمار علامت نزدم و به همین دلیل دستور العمل اشتباهی روی مانیتور من آمد و سوالاتی را که

بعد در بیمارستان، مرگ او اعلام شد. در جلسه دادگاه تماس ضبط شده مسئولان مهد کودک با اورژانس پخش شد. مدیر بخش اورژانس نیز در واکنش به این نوار گفت: «کار مندم باید با شنیدن این شرح حال، وضع قرمز اعلام می کرد که نشان دهنده تهدید جدی و خطر مرگ برای بیمار است، اما او چنین کاری نکرد.»

این کارمند، آموزش هایی را که به او داده شده بود، نادیده گرفت. کلید واژه های آبی و کبود و نفس زدن از وضع قرمز نشان دارد که باید بلافاصله اعلام می شد.

او ادامه داد: «وقتی وضعیت قرمز اعلام می شود، تغییری در زمان اعزام آمبولانس ایجاد نمی شود، اما یک خودروی پیش رو اعزام می شود که یکی دو دقیقه زودتر به محل می رسد تا کمک فوری انجام بدهد.»

او گفت: «اپراتور درباره این که چرا روی خط نمانده، توضیحی نداده، اما گفته است داشتیم با جزئیات بمباران می شدیم. او باید روی خط می ماند و کاری که کرده، پذیرفتنی نیست.»

یکی دیگر از ماموران اورژانس که در آمبولانس کمکی به محل اعزام شده بود، در دادگاه گفت در مهد کودک با زنی صحبت کرده و پرسیده چه اتفاقی افتاده است. او ماجرا را شرح داده و گفته اپراتور اورژانس شخصی بی تعهد بوده که بدرستی به وظیفه خودش عمل نکرده است.

رسیدگی به این پرونده ادامه دارد. پس از این حادثه همه ماموران اورژانس دوباره در زمینه رسیدگی به تماس ها بخصوص در موارد خفگی، آموزش دیدند.

منبع: دیلی میل

است، اما در بخش دیگری که خدمات رسانی مستقیم ندارد، مشغول کار است.

جوانا، مادر میلی در جلسه دادگاه گفت: «می خواهم بدانم دقیقا چه اتفاقی افتاده که دختر من که کاملاً سالم بود، زنده از مهد کودک به خانه برگشت.»

مسئولان مهد کودک برای کمک میلی از هیچ کاری دریغ نکردند و قصوری از جانب آنها صورت نگرفت. ده دقیقه بعد آمبولانس به مهد کودک رسید و این در حالی بود که میلی در این مدت ایست قلبی کرده بود. حدود یک ساعت

ضروری بود، نرسیدیم و به جای آن، پرسش های دیگری مطرح کردم. اشتباه بعدی من این بود که روی خط نماندم و تماس را قطع کردم.»

کارشناسان در دادگاه گفتند کاری از دست مسئولان مهد کودک و تیم پزشکی برای نجات جان نوزاد بر نمی آمد، اما اپراتور اورژانس با اهمال و کوتاهی خود، مرگ نوزاد ۹ ماهه را رقم زده است. مسئول کادر پزشکی اورژانس در دادگاه گفت: کاری از دست من بر نمی آمد. وقتی آنجا رسیدم، کودک از دست رفته بود.

مامور متهم شده هنوز هم در استخدام اورژانس

مشهورترین «قلابی‌ها»

این روزها جعل عنوان آدم‌های سرشناس برای اخاذی به شیوه‌ای معمول تبدیل شده است



سلطان جعلی

اردیبهشت امسال قرار بود کنفدراسیون آسیا از علی پروین تجلیل کند، به همین دلیل او و مسئولان فدراسیون فوتبال ایران به مالزی دعوت شدند. مسئولان کنفدراسیون آسیا روز مقرر به فرودگاه رفتند و از علی پروین استقبال گرمی کردند و او را به هتل بردند. آنها مشغول پذیرایی از سلطان بودند که علی کفاشیان به آنها خبر داد پروین هنوز به مالزی نرسیده است. آن موقع بود که مسئولان کنفدراسیون آسیا فهمیدند کسی که

مورد استقبال قرار گرفته، سلطان قلابی است. به این ترتیب ماجرا الورت رفت و البته خود علی پروین روز بعد به مالزی رسید و در مراسم ویژه‌ای از وی تجلیل شد.



گلزار بدلی

محمد رضا گلزار هم یک نمونه قلابی دارد. بدل گلزار شیدای حرفه‌ای است که سال ۸۷ وقتی در زندان بود، دست به کلاهبرداری زد. یکی از شاکیان این مرد که در فرودگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) کار می‌کرد، در شکایتی که در دادسرای ناحیه ۲ تهران مطرح کرد، گفت: فردی به دفتر کارم زنگ زد و خودش را محمد رضا گلزار، بازیگر سینما معرفی کرد. به او گفتم هر کاری از دستم بریاید، برایش انجام می‌دهم، گلزار قلابی ادعا کرد او و بهرام رادان با فرودگاه قراردادی بسته و فروش بلیت هواپیماها را به صورت انحصاری گرفته‌اند. او گفت قصد دارد مرابه دلیل تجارب کاری‌ام به عنوان مدیر فروش معرفی کند. اگر این اتفاق می‌افتاد، موقعیت خوبی نصیب می‌شد. به همین دلیل پیشنهاد آن مرد را پذیرفتم و گفتم همسرم بیکار است و او هم می‌تواند در این کار کمک کند. گلزار قلابی استخدام همسرم را هم قبول کرد و گفت برای انجام مراحل اداری باید ۱۷۰ هزار تومان به شماره حساب فردی به نام مهرا واریز کنم. من هم به خواسته او عمل کردم. گلزار قلابی چند روز بعد در تماس تلفنی گفت حکم استخدام من تا چند روز دیگر صادر می‌شود، اما حراست فرودگاه صلاحیت همسرم را رد کرده است. او گفت می‌خواهد سه منشی زن نیز استخدام کند و از من خواست آنها را معرفی کنم. من هم شماره تلفن سه نفر از زنان فامیل را به او دادم و این مرد از هر یک از آنها برای استخدام، ۸۰۰ هزار تومان خواست. آن موقع بود که فهمیدم این مرد کلاهبردار است.

برند گلزار قلابی مجرمی حرفه‌ای است که به اتهام کلاهبرداری در زندان اوین به سر می‌برد و از داخل زندان با شاکی تماس می‌گیرد. به این ترتیب متهم که مردی چهل ساله به نام «مهراخ» بود، شناسایی شد و به جرمش اعتراف کرد: این نقشه را در زندان کشیدم. ابتدا شماره تلفن یک آرایشگاه زنانه را گرفتم و با معرفی خودم به عنوان محمد رضا گلزار گفتم در فیلمی به نام جاذبه‌های عشق که در زندان اوین فیلمبرداری می‌شود، بازی می‌کنم و ما به چند بازیگر زن نیاز داریم. به آن زن گفتم شما را یکی از دوستانم معرفی کرده است و در صورت تمایل برای بازی در این فیلم، ۸۵ هزار تومان به یک شماره حساب واریز کنید تا از شما تست بازیگری گرفته شود. آن زن بلافاصله شماره حساب را از من گرفت و پول را واریز کرد. او چند نفر از دوستانش را هم معرفی کرد و آنها هم به حسابم پول ریختند. بعد از آن با کارمند فرودگاه تماس گرفتم و ادعای تازه‌ای را مطرح کردم. همه این افراد بسادگی گول خوردند و هیچ‌کس به فکرش نرسید ممکن است کسی که پشت خط صحبت می‌کند، دروغگو و کلاهبردار باشد.

کارگردان‌های قلابی

در حالی که یک دوربین هندی کم خریده بود، خودش را به پنج خانواده، کارگردان سینما معرفی و عنوان کرد قصد دارد فیلمی در حوزه سینمای کودک بسازد و تمایل دارد از دختران آنها به عنوان بازیگر کمک بگیرد. کارگر ساختمانی به همین سادگی توانست خانواده‌ها را فریب دهد و از آنان سوءاستفاده کند. او بعد از دستگیری به جرمش اعتراف کرد و راهی زندان شد.

با یک جستجوی ساده در گوگل، با اخبار متعددی روبه‌رو می‌شوید و می‌بینید مجرمان زیادی تاکنون با معرفی خود به عنوان کارگردان سینما، دست به کلاهبرداری و سوءاستفاده زده‌اند. دختران جوان، قربانیان اصلی این مجرمان هستند. یکی از این افراد که از سوی پلیس آگاهی استان خراسان رضوی بازداشت شد، کارگر یک شرکت ساختمانی است. او

موضوع فیلم سینمایی «کلوزآپ؛ نمای نزدیک» نیز تبدیل شد، ماجرای مردی است که خودش را به جای یک کارگردان سینما جا زد و وارد حریم خانواده‌های ساده‌دل و زودباور شد، اما ماجرای چند جعل عنوان عجیب دیگر را ببخوانید.

جعل عنوان یکی از شگردهای رایج در کلاهبرداری است. تاکنون بارها از پزشک، مامور آگاهی، وکیل و استاد قلابی خوانده و شنیده‌ایم اما برخی جعل عنوان‌ها چنان عجیب و باورنکردنی هستند که در ذهن می‌مانند. یکی از عجیب‌ترین جعل عنوان‌ها که به

رضازاده قلابی

کرد. متهم در بازجویی گفت: شباهت زیادی به حسین رضازاده دارم و همیشه مردم مرا به جای او اشتباه می‌گرفتند. به همین دلیل وقتی خودم را حسین رضازاده یا دکتر آرمان رضازاده معرفی می‌کردم، هیچ‌کس شک نمی‌کرد و کارت شناسایی نمی‌خواست. من توانستم بسادگی از چند نفر کلاهبرداری کنم، اما هنگام خروج از کشور دستگیر شدم.



یکی از مالباختگان این پرونده نیز آن زمان وقتی در مجتمع قضایی ششمیرانات حاضر شد و شکایت خود را مطرح کرد، گفت: رضازاده قلابی ادعا کرد می‌تواند برایم خارج از نوبت خوددرو بگیرد. من که حرفش را باور کرده بودم، حدود ۴۰۰ سکه به او دادم و چون به رضازاده اعتماد داشتم، رسیدی هم برای سکه‌ها نگرفتم اما بعد از مدتی از این شخص خبری نشد و به تلفن هم جواب نمی‌داد. آن موقع بود که فهمیدم از من کلاهبرداری شده است.

نام حسین رضازاده برای تمام ایرانیان آشناست و کمتر کسی است که درخشش‌های او را روی تخته و زنه‌برداری از یاد برده باشد. سال ۸۳ درست در همان زمان که رضازاده در اوج موفقیت و شهرت بود، مردی تصمیم گرفت خودش را به جای او معرفی و کلاهبرداری کند.

حسین رضازاده اصلی وقتی از دستگیری نمونه قلابی‌اش باخبر شد، به دادگاه مراجعه و اعلام کرد به متهم رضایت می‌دهد. سرانجام این متهم سال ۸۵ به جرم کلاهبرداری از ده نفر، خیانت در امانت، جعل چک و استفاده از سند مجعول به تحمل هفت سال حبس تعزیری، ۶۸۷ میلیون تومان جزای نقدی در حق دولت و بازگرداندن ۲۳۲۰ سکه تمام بهار آزادی به مالباختگان محکوم و این رای در دادگاه تجدید نظر نیز تأیید شد.

متهم که از نظر ظاهری شباهت زیادی به رضازاده داشت، برخی اوقات خودش را به جای قهرمان وزنه‌برداری جهان و گاهی نیز با نام دکتر آرمان رضازاده و برادر حسین معرفی می‌کرد. او با جعل عنوان توانست ده نفر را فریب دهد و به این بهانه که می‌تواند از طریق ارتباطاتی که با مسئولان دارد، برای آنان زمین یا خودرو بخرد، دست به کلاهبرداری زد. جرایم این مرد ادامه داشت تا این که خبر به گوش خود رضازاده رسید و او اعلام کرد نه خودش چنین کارهایی را انجام داده است و نه برادری به نام دکتر آرمان دارد. به این ترتیب، اصل ماجرا فاش و تحقیقات پلیسی و قضایی آغاز شد. متهم سرانجام به دام افتاد و به کلاهبرداری‌ها اعتراف

پدر دروغین

و بالاخره معلوم شد تقلبی رخ داده است. پدر مسوت به نام مصطفی آن زمان در مصاحبه‌ای گفت: یک آدم معلوم‌الحال خودش را به جای من معرفی کرده و با منجستریونایتد وارد مذاکره شده است. این کار غیرممکن به نظر می‌رسد، اما حقیقت دارد. این جرم کم‌اهمیتی نیست. ما قضیه را پیگیری خواهیم کرد.

این قبیل جعل عنوان‌های عجیب و غریب فقط مختص ایران نیست و در همه جای دنیا می‌توان نمونه‌هایی از آن را پیدا کرد. مسوت اوزیل، فوتبالیست آلمانی که به پادشاه پاس مشهور است، در تیم باشگاهی آرسنال حسابی خوش می‌درخشید. مرداد امسال اتفاق عجیبی برای این بازیکن افتاد. او آن موقع در تیم رئال مادرید بازی می‌کرد و هنوز به آرسنال منتقل نشده بود که مسئولان رئال مادرید باخبر شدند این بازیکن بدون اطلاع آنها با تیم منجستریونایتد وارد مذاکره شده و به این تیم پیشنهاد بازی داده است. البته اخبار نشان می‌داد پدر مسوت که مدیر برنامه‌های او است، وظیفه مذاکرات را به عهده داشته است. وقتی این خبر منتشر شد، مسوت و پدرش شگفت‌زده شدند



پاسخ به سه پرسش حقوقی خوانندگان محترم در زیر آمده است. مخاطبان می‌توانند پرسش‌های خود را از طریق شماره ۳۰۰۱۱۲۲۴ پیامک بزنند و پاسخ را در همین ستون بخوانند. البته بار دیگر تذکر داده می‌شود به دلیل تعداد زیاد سوالات، پرسش‌های تکراری در اولویت قرار نخواهد گرفت

دریافت خسارت



■ فرشید رفوگران
وکیل دادگستری

یکی از خوانندگان پرسش خود را چنین مطرح کرده است: مدتی قبل با یک دستگامو توریست که از سمت خلاف در حرکت بود، تصادف کردم و خودرویم بشدت خسارت دید. راننده موتور نیز فرار کرد. سپس مشخص شد موتور سرقتی بوده، حال چگونه می‌توانم خسارت خود را دریافت کنم؟

در پاسخ به این خواننده باید گفت چنانچه خودروی شما مشمول خدمات بیمه بدنه باشد، می‌توانید نسبت به دریافت خسارت از اداره بیمه اقدام کنید، در غیر این صورت وصول خسارت شما منوط به دستیابی به موتورسوار فراری، طرح دعوی قانونی علیه او و مطالبه خسارت از اوست ضمن این که امکان مراجعه شما به مالک و سیله سرقتی، به دلیل عدم سببیت یا تقصیر وی در حادثه پیش آمده و نیز امکان مراجعه به بیت‌المال در فرض سوال مذکور، وجود ندارد.

درخواست طلاق

خانمی گفته سال ۱۳۸۱ ازدواج کرده اما به دلیل نداشتن تفاهم با همسرش و این که مرد به تعهدات خود از جمله تهیه مسکن و امکانات اولیه برای زندگی مشترک عمل نکرده، همچنان در منزل پدری خود ساکن است. این خانم بتازگی درخواست طلاق کرده اما شوهرش مخفی شده و خانواده وی نیز از گرفتن برگ ابلاغ دادگاه خودداری می‌کنند. این خواننده پرسیده حال تکلیف چیست و چگونه می‌تواند در اسرع وقت خود را مطلقه کند؟

اول این که با توجه به سوال، دلایل اثبات عسر و حرج زوج و نبود امکان تداوم زندگی مشترک با زوج برای او، موجه و چشمگیر است بنابراین سوال کننده از مدت هاقبل می‌توانسته نسبت به مطلقه کردن خود اقدام کند و به نظر می‌رسد تاخیر پیش آمده، بیشتر به دلیل سهل انگاری خود اوست. دوم این که رسیدگی به دعوی طلاق، بسیار مهم و تخصصی است و باید حداقل زمان لازم برای صدور رای متین قانونی را سپری کند. بنابراین باید صبور و شکیبا بود. سوم این که تحویل نگرفتن اخطارهای دادگاه از سوی خانواده زوج یا مخفی شدن زوج و دسترسی نداشتن به وی، مانع از احقاق حق زوج و توفیق وی به متارکه نیست بلکه در این موارد پیش‌بینی‌های لازم قانونی صورت گرفته و از طریق الصاق ابلاغیه یا درج آگهی و سرانجام صدور حکم غیابی، می‌توان به نتیجه مطلوب قانونی رسید.



امضای نادرست

فردی عنوان کرده زمینی را به ارزش ۹۶ میلیون تومان فروخته و به واسطه اعتمادی که به خریدار داشته، با وجود دریافت نکردن وجه آن، در قولنامه نوشته است و وجه را دریافت و نوشته خود را نیز امضا کرده است، اما خریدار با استناد به همین مطلب، از پرداخت ثمن معامله خودداری می‌کند. پس از شکایت فروشنده، خریدار در دو جلسه نزد نیروی انتظامی اعتراف کرد پول را نداده است ولی بعد از ارسال پرونده به دادگاه و در برابر قاضی، اظهارات خود را انکار و ادعا کرد پول را داده است و سه شاهد نیز دارد، حال تکلیف چیست؟

در پاسخ باید گفت اول این که امضای هر کس زیر نوشته یا سند مکتوب، دلیل بر پذیرش مفاد آن سند است و کسی که ادعا کند سندی را تحت فشار یا اکراه یا اشتباه یا اعتماد بیجا یا به صورت صوری یا هر عنوان دیگری که به بی‌اعتباری آن منجر شود، امضا کرده است، باید ادعای خود را ثابت کند. بنابراین اثبات ادعای فرد سوال کننده به عهده خود اوست. دوم این که نامبرده می‌تواند با مراجعه به وکلای دادگستری و ارائه ادله و مدارک موجود و اقامه دعوی مناسب در مراجع صالح قضایی احقاق حق کند. بدیهی است فقط در صورتی که ادعای او ثابت شود، موفق به دریافت ثمن معامله یا در بعضی شرایط قانونی، موفق به استرداد زمین خود خواهد شد.

زندگی سالم



■ رابعه موحد
روان‌شناس

بروز اختلاف میان افراد خانواده و جامعه کاملاً طبیعی است، اما ناتوانی در حل این اختلافات گاه سبب وقوع جرایمی خشن و سنگین مانند قتل و آدم‌ربایی می‌شود و در چارچوب خانواده نیز می‌تواند کشمکش، طلاق و مشکلات دیگری را

به دنبال داشته باشد.

بیشتر ما از تعارض و اختلاف با دیگران می‌ترسیم و نگران هستیم که مبادا اختلافات به رابطه ما آسیب بزنند. این نگرانی بویژه در زنان شدیدتر بروز می‌کند و آنها برای گریز از این نگرانی اغلب تعارضات و اختلافات خود را با دیگران انکار می‌کنند، در حالی که انکار تعارضات در طولانی مدت تولید خشم، عصبانیت و اضطراب می‌کند. معمولاً حل اختلافات با یک برنده و یک

حل اختلاف بدون برنده و بازنده

یکی از ما احساس بازنده بودن کند. روش حل اختلاف بدون بازنده شش مرحله دارد:

۱- مساله را کاملاً واضح تعریف کنید. داشتن اطلاعات دقیق درباره خواسته‌های طرف مقابل برای یافتن راه حلی برای رفع این خواسته‌ها ضروری است.

۲- راه‌حل‌های احتمالی را در نظر بگیرید. در این مرحله طرفین می‌گویند بیا فکرهایمان را روی هم بگذاریم و راه‌حل سازنده‌ای پیدا کنیم.

۳- راه‌هایی را که به نظر تان می‌رسد، ارزیابی کنید. هر دو خوب فکر کنید آیا راه‌حل‌ها با اشکالی رو به رو هستند؟ آیا برای هر دو منصفانه خواهد بود.

۴- یکی از راه‌حل‌ها را که مورد توافق طرفین است، انتخاب کنید. هر دوی شما باید راه‌حل‌های پیشنهادی را در کمال آزادی بپذیرید.

بازنده میسر می‌شود و هر کس می‌تواند از احتمال بازنده بودن، مضطرب شود؛ زیرا بازندگی دارای عواقب ناخوشایندی در دنیای درونی و بیرونی افراد است در نتیجه مردم در صورت بروز اختلاف از همه قدرت خود برای برنده شدن استفاده می‌کنند.

برخلاف تصور معمول حل اختلاف بدون برنده و بدون بازنده نیز ممکن است. در این مواقع قصد و نیت واقعا حل مساله است نه اعلام برنده. اگر چه ما با دیگران بر سر خواسته‌های خود اختلاف پیدا می‌کنیم، به خواسته دیگران احترام می‌گذاریم اما به خواسته خودمان نیز اهمیت می‌دهیم بی آن که بخواهیم دیگری را آزار بدهیم. ما می‌خواهیم به خواسته خود برسیم در عین حال نمی‌توانیم اجازه بدهیم جریان وقایع به زیان ما تمام شود. اینجاست که می‌توانیم به هم کمک کنیم تا هر دو به خواسته خود برسیم بدون آن که

۵- با توجه به راه‌حل اقدام کنید. پس از انتخاب راه‌حل بلافاصله درباره چگونگی اجرای آن تصمیم بگیرید و مشخص کنید چه کسی چه کاری را انجام بدهد.

۶- ابتدا نتایج را بررسی کنید. سپس به بررسی مفید بودن تصمیم اتخاذ شده بپردازید. اگر کاملاً رضایت‌بخش نبود، راه‌حل دیگری را به همین روش بررسی و اجرا کنید؛ در این روش طرفین باید تعهد دهند برای حل مساله از عامل قدرت استفاده نکنند.



هشدار

با خود چاقو حمل نکنید

برخی افراد بویژه پسران نوجوان و جوان عادت کرده‌اند همیشه سلاح سرد حمل کنند. استدلال آنها برای چنین کاری، این است که قصد دارند در صورت بروز خطر از خودشان دفاع کنند. حال آن که حمل سلاح سرد عواقب زیانبار و گاه جبران‌ناپذیری دارد و در موارد بسیاری دیده شده افرادی که مجرم حرفه‌ای هم نیستند، در پی نزاعی ساده دست به چاقو می‌زنند و مرتکب قتل می‌شوند. این افراد بعد از ارتکاب عمل مجرمانه از کاری که کرده‌اند بشدت پشیمان می‌شوند و می‌گویند قصد قتل نداشتند، حال آن که استفاده از چاقو سبب می‌شود آنان به عنوان مرتکب قتل عمد به قصاص محکوم شوند. بنابراین، از حمل چاقو جدا خودداری کنید. خانواده‌ها نیز باید اجازه ندهند فرزندان‌شان با خود چاقو حمل کنند.



نظر و پیشنهاد خود را درباره مطالب تپش به نشانی
تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، روزنامه جام جم
یا پست الکترونیکی
tapes@jamejonline.ir بفرستید

یا به شماره ۳۰۰۱۱۲۲۴ پیامک بزنید